

خرداد ۱۴۰۱ حضرت آیت الله سید علی محقق داماد هشتاد ساله شد

# بقية السلف

سید علی محقق داماد | سید مصطفی محقق داماد | سید طه هاشمی | محمد کاظم تقوی | علی پور محمدی



# بسم الله الرحمن الرحيم



## چراغ راه

از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در این عصر و عصرهای آینده می خواهیم که اگر خدای نخواستہ عناصر منحرفی بادیسیسه و بازی سیاسی و کالت خود را به مردم تحمیل نمودند، مجلس اعتبارنامه آنان را رد کنند و نگذارند حتی یک عنصر خرابکار وابسته به مجلس راه یابد.

و به اقلیت های مذهبی رسمی وصیت می کنم که از دوره های رژیم پهلوی عبرت بگیرند و وکلای خود را از اشخاص متعهد به مذهب خود و جمهوری اسلامی و غیر وابسته به قدرت های جهانخوار و بدون گرایش به مکتب های الحادی و انحرافی و التقاطی انتخاب نمایند.

و از همه نمایندگان خواستارم که با کمال حسن نیت و برادری با هم مجلسان خود رفتار، و همه کوشا باشند که قوانین خدای نخواستہ از اسلام منحرف نباشد و همه به اسلام و احکام آسمانی آن وفادار باشید تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آید.

و از شورای محترم نگهبان می خواهم و توصیه می کنم، چه در نسل حاضر و چه در نسل های آینده، که با کمال دقت و قدرت وظایف اسلامی و ملی خود را ایفا و تحت تأثیر هیچ قدرتی واقع نشوند و از قوانین مخالف با شرع مطهر و قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه جلوگیری نمایند و با ملاحظه ضرورت کشور گاهی با احکام ثانویه و گاهی به ولایت فقیه باید اجرا شود، توجه نمایند.

وصیت نامه امام خمینی، ص ۴۵



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی دورود

رشید داودی

محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه آرا:

محسن عبداللہی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج /واژه پرداز اندیشه

تماس با نشریه:

۰۹۳۶۷۸۰۳۳۳۶

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com





آیت‌الله سید علی محقق داماد در بیستم جمادی الاولی سال ۱۳۶۱ قمری برابر با پانزدهم خردادماه ۱۳۲۱ هجری شمسی در شهر قم به دنیا آمد. پدر ایشان مرحوم آیت‌الله سید محمد محقق داماد و مادرشان دختر مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم است. وی فرزند سوم آیت‌الله سید محمد محقق داماد و از اساتید بزرگ و مورد احترام حوزه علمیه قم است.

### خدمات اجتماعی

با رحلت آیت‌الله سید محمد محقق داماد، ایشان در سال ۱۳۴۸ امامت جماعت مسجد بازار شهر قم را بر عهده گرفت و در کنار آن به فعالیت‌های اجتماعی همچون تأسیس صندوق قرض الحسنه ذخیره علوی، انجمن تکفل و سرپرستی ایتم، ایجاد شهرک‌ها و خانه‌های ارزان قیمت برای نیازمندان، مسجد و مدرسه علمیه المهدی، بیمارستان ۲۰۰ تختخوابه ولی عصر پرداخت.

### مسئولیت‌ها

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عهده‌دار کار بازرگاری و تدوین قوانین قضایی شد و در این راستا دفتر تحقیقات و مطالعات دادگستری را با عضویت جمعی از فضایی حوزه و قضات و حقوقدانان پُرسابقه دادگستری تشکیل داد.

ایشان همچنین در سال‌های آغازین جمهوری اسلامی در صحنه سیاست فعال بود و در جلسات شورای عالی انقلاب فرهنگی شرکت می‌کرد و عضو شورای تدوین قوانین و از اعضای فعال جامعه مدرسین بود که البته چند سال پیش به دلیل پاره‌ای مسائل از عضویت جامعه مدرسین کناره‌گیری کرد.

آیت‌الله سید علی محقق داماد از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ عضو شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم بود و خدمات ارزشمندی را به ثمر رسانید.

### آثار و تألیفات

ایشان آخرین دوره تدریس اصول مرحوم والدشان (آیت‌الله سید محمد محقق داماد) را تحت عنوان «رشحات الاصول» تقریر و در دو جلد منتشر کرده است.

همچنین کتاب اصول فقه ایشان به نام «تقریر الاصول» در ۴ جلد چاپ شده است. در زمینه فقه، کتاب حج در ۴ جلد تحت عنوان «تقریر الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة» چاپ و منتشر شده است. میحث صوم، خمس و مقدار زیادی از طهارت هم در حال آماده‌سازی چاپ و انتشار در ۱۰ جلد است.

همچنین «زندگانی امام رضا علیه السلام» و «آندلس، سرزمین خاطره‌ها» و «اسلام در قلب اجتماع» از آثار منتشر شده ایشان است.



### بازگشت به تدریس مکاسب

سال ۱۳۱۷-۲۱ چهار یا پنج سال بعد از فوت مرحوم حاج شیخ [آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی] افرادی مانند مرحوم امام (ره)، مرحوم آقای گلپایگانی (ره) و مرحوم والد (ره) [آیت‌الله سید محمد محقق داماد] (ره) درس خارج شروع کرده بودند، مکاسب، رسائل و کفایه را [اساتید] طبقه بعد می‌گفتند؛ مرحوم دایی ما آقای [آیت‌الله حاج شیخ] مرتضی حائری (ره) - که آن زمان ولو از طبقه بعد بود اما آقایان کلاً نسبت به ایشان احترام قائل بودند و معمولاً جلسات حوزوی هم در منزل ایشان تشکیل می‌شد - احساس کردند سطح طلبه‌ها ضعیف شده است - مکاسب گوهایی حالا دیگر مکاسب گو نیستند - از این آقایان خواهش کرد برگردید مکاسب و رسائل بگوئید، آقایان را وادار کرد به رسائل و مکاسب برگشتند تا حوزه تقویت شود، مرحوم والد کفایه، مرحوم امام رسائل و مرحوم آقای گلپایگانی مکاسب گفتند. یک دوره دیگر این‌ها را به گفتن سطح وادار کرد. جناب آقای شبیری [آیت‌الله حاج آقا موسی دام‌طله] نقل می‌کنند کفایه را آن زمان نزد مرحوم والد (ره) در دوره برگشت‌شان به تدریس سطوح خوانده‌اند؛ و خاطراتی از آن زمان دارند! از جمله اینکه محل تدریس‌شان [آیت‌الله سید محمد محقق داماد] یکی از حجرات مدرسه دارالشفاء بود، یک روز نگاه کردیم همه شاگردان ایشان سید بودند، من، آقای اردبیلی [مرحوم آیت‌الله سید عبدالکریم]، آقای عزیز الدین [مرحوم آیت‌الله سید عزیز الدین زنجانی] و ... جز یک نفر آقای آذری [مرحوم آیت‌الله شیخ احمد] (دارالشفاء، درس خارج اصول، ۹۹/۸/۶)



### فهم مکاسب

۴۰ سال قبل یکی از مدرسین مکاسب - روزهای جمعه جلسه داشتیم - می‌آمد [محل جلسه] و قسمت‌هایی از مکاسب را مکرر از من سؤال می‌کرد، جوابش را می‌گفتم، گاهی ناچار بودم چون مربوط به عبارت بود، مکاسب را باز کنم از روی عبارت جواب کاملش را بدهم. یک روز گفت می‌توانید مکاسبتان را چند روز به من عاریه بدهید؟ گفتم باشد! می‌خواهید چه کار کنید؟ فکر می‌کرد مطالبی را که در جواب پرسش‌هایش می‌دهم در حاشیه مکاسب نوشته‌ام تا نسخه‌برداری یا فتوکپی کند! کتاب را در اختیارش قرار دادم، دید نوشته‌ای ندارد! گفتم نگاه کن چیزی نوشته نشده است. عمده این است [کسی که] مکاسب می‌خواند بفهمد و درک کند ولی این آقا مکاسب خوان بود اما در جمله، جمله آن می‌ماند. چند روز بعد کسی منزلمان آمد، کتابی در شرح [مکاسب] نوشته بود. مکاسب تدریس کرده بود و بر آن شرحی نوشته بود، شرح را به ما داد. از او تقدیر کردیم، همان جا جلوی خودش یک جلدش را باز کردم، عبارتش را شرحی داده بود، گفتم این عبارت مکاسب را چه جور معنی کردید؟ وقتی مطلب را بیان کرد دیدم اصلاً بزرگی است مکاسب را تدریس کرده، شرح نوشته و چاپ کرده است! (دارالشفاء، درس خارج اصول، ۹۹/۰۸/۰۶)

### مرادوات شیخ ابوالقاسم مقدس و حاج شیخ

حاج شیخ ابوالقاسم قمی معاصر زمان حاج شیخ (ره) [آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی] قبل از ایشان در قم و از علماء، مجتهدین و مرد بسیار باورعی بود. در شرح حال نویسی‌ها و بیوگرافی نویسی‌ها از ایشان به عنوان آئین شیخ ابوالقاسم مقدس نام می‌برند! خیلی واقعاً باورع بود. ایشان قبل از آمدن مرحوم حاج شیخ (ره) به قم در حد مرجعیت بود. [در زمان قدیم] مرجعیت همه بلاد یکجا نبود. خیلی جاها از علمای منطقه خودشان تقلید می‌کردند. در کاشان از نراقی تقلید می‌کردند، قم هم ممکن بود از ایشان تقلید کنند. [ایشان] واقعاً در حد مرجعیت هم بود. ولی [بعد از آمدن] مرحوم حاج شیخ به قم - که از جمله دعوت‌کنندگان خود ایشان بود - کنار کشید و هر جا مسأله مرجعیت بود احواله به حاج شیخ (ره) می‌کرد. به کلی خودش تبری می‌کرد، مرحوم حاج شیخ گاهی از ایشان عذر خواهی می‌کرد و می‌گفت: «آقای حاج شیخ ابوالقاسم ما آمدیم قم مزاحم شما شدیم». ایشان [حاج شیخ ابوالقاسم] هم می‌فرمود: «نه آقا شما آمدید قم به ما آبرو دادید، ما قم بودیم ولی زندگی ما باید از صدقات و امثال این‌ها بگذرد. سهم امام در قم مطرح نبود، شما در قم به ما آبرو دادید». این جور باهم مطالبه و تعارفات می‌کردند و همین‌طور هم تا آخر زمان حاج شیخ (ره) که زنده بودند، هیچ دخالتی در مرجعیت نکرد و همه را به حاج شیخ احواله می‌کرد! حالا نمی‌دانیم آیا چنین چیزهایی وجود دارد یا نه! (دارالشفاء، درس خارج فقه، ۹۹/۸/۱۹).

### فقه و هرمنوتیک

صاحب معالم تبادر در باب معانی را برای حال حجت می‌دانند در عین حالی که باید معانی زمان اتمه را به دست آورد. جناب آقای شبستری [دکتر محمد] از آلمان که برگشت کتابی درباره هرمنوتیک نوشت که در تفسیر مطالب باید به زمان صدور [برگشت] نه اینکه الان چه معنی می‌دهد! این را آقای شبستری سوغات آورده بود و سر و صدا کرد، [در حالی که] چیز تازه‌ای نیست از اول فقه مبنای فقه‌ها همین بوده [است] که معانی را باید به زمان صدور بردنه حالا، [اینکه] چه گونه [به زمان صدور] ببرند صاحب معالم همین را مطرح می‌کند. اصالة عدم النقل و الاشتراک، اصل عقلائی است. هرمنوتیک از زمان قدیم در فقه بوده [است]. (دارالشفاء، درس خارج فقه، ۹۹/۸/۲۵)



ارج نامه هشتاد سالگی حضرت آیت الله سید علی محقق داماد

سید علی محقق داماد:

## تعجب می کنم از بعضی آقایان که رساله می نویسند و اعلام مرجعیت می کنند

می رفتم و جلد دوم کفایه را خدمت آیت الله منتظری می خواندم. وقتی درس تمام می شد، همراه ایشان از مسجد امام راه می افتادیم و به مسجد اعظم می رفتیم و درس آیت الله بروجردی را شرکت می کردیم. مرحوم آیت الله منتظری در طول مسیر صحبت و بحث می کرد. در مسجد اعظم هم خیلی صحبت می کرد و نمی گذاشت به درس آیت الله بروجردی گوش بدهیم! انسان خوش صحبتی بود و مباحث درسی را دائم شرح می داد. ایشان بسیار مورد عنایت مرحوم آیت الله بروجردی بود. با مرحوم آیت الله منتظری از همان دوران نوجوانی مانوس بودم.

اساتیدتان را چگونه انتخاب می کردید؟

حوزه علمیه در قدیم مثل الان نبود. هر کسی که طلبه می شد، خودش باید دنبال استاد می رفت. من هم برای تحصیل ادبیات و دروس مقدمات اساتید مختلفی دیدم. یکی از هم مباحثه ای هایم طلبه ای قزوینی بود که به تبع آشنایی با او، یک استاد قزوینی

من داد، سال ها نپرسید که چه می خوانم و چه کار می کنم. ادامه تحصیل و کم و کیف آن را بر عهده خودم گذاشت.

یادم هست وقتی امتحان خارج دادم، یکی از ممتحنین آقای روحی یزدی بود. عصر آن روز با مرحوم والد دیدار کرد و به ایشان به شوخی گفت: «امروز سید علی آقا نزد ما بود و امتحان خارج داد. از خودت هم بهتر می شود.» اینکه والد از کم و کیف تحصیلات حوزوی ام سؤالی نمی کرد، شاید به خاطر اعتمادی بود که به من داشت. هیچ وقت نمی پرسید که با چه کسی مباحثه می کنم یا نزد چه کسی درس می خوانم و...

دوره سطح حدوداً شش سال طول کشید؛ یعنی از سال ۱۳۳۲ درس حوزه را شروع کردم تا اینکه در سال ۱۳۳۸ به درس آیت الله بروجردی رفتم. جزوه درس ایشان را هم نوشتیم که کتاب القضاء بود. قبل از آن به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام

در ابتدا مایلیم از دوران تحصیلات خودتان برای ما بگویید. اینکه در چه سالی وارد حوزه علمیه شدید و اساتید شما چه کسانی بودند و مرحوم والدتان در زمینه تحصیل شما چه نقشی داشتند؟

هنگامی طلبه شدم که حدوداً دوازده سال سن داشتم. وقتی دوران تحصیلات ابتدایی ام تمام شد، به تشویق مرحوم پدرم وارد حوزه علمیه شدم. پدرم کتاب جامع المقدمات را از بازار خرید و آورد و به دست من داد. نکته جالب این است که من تا سن هجده سالگی شناسنامه نداشتم؛ چون مرحوم والد شناسنامه گرفتن از حکومت طاغوت را حرام می دانست. شبیه می کرد و شناسنامه داشتن را تابع حکومت بودن می دانست. در هجده سالگی برای خودم و اخوی ام شناسنامه گرفتم. آن موقع آقای نجفی معاون ثبت احوال و آقای زاهدی رئیس بود. وقتی مرحوم والد کتاب جامع المقدمات را به

به نام آقای محمدی هم پیدا کردم که هنوز هم در قید حیات است. انسان بسیار فاضل و خوش ذوقی بود و من از همان سال‌ها به ایشان ارادت داشتم. کلاس درسش هم به‌طور منظم برگزار می‌شد. سال‌ها بعد هر بار که می‌خواستیم برای دیدن ایشان به قزوین بروم، نشد. تا اینکه آقای رحمت، سمیناری دربارهٔ خمس در شمال برگزار کرد. به من تلفن کرد و من گفتم که چندان اهل سمینار رفتن و سخنرانی کردن نیستم. در دورهٔ ریاست جمهوری سید محمد خاتمی بود. آقای رحمت هر چه اصرار کرد، من نپذیرفتم؛ تا اینکه آقای خاتمی (رئیس‌جمهور سابق) را وادار کرد با من تماس بگیرد. به هر حال پذیرفتم و در سمینار شرکت کردم. وقتی آنجا رسیدم، دیدم که سخنرانی افتتاحیه را بر عهدهٔ من گذاشته‌اند. بحث خمس را در آن جلسه مطرح کردم؛ مبنی بر اینکه در خمس امتیازی برای سادات نیست. اینکه مشهور شده به سید سهم بیشتری تعلق می‌گیرد، غلط است. فقط اینکه به سید فقیر نمی‌توان زکات داد و آن هم به نشانهٔ احترام به پیامبر و نسل ایشان است. در واقع به احترام پیامبر صندوق سادات از صندوق دیگران جدا شده است؛ اما هیچ چیز اضافه‌ای به آنان تعلق نمی‌گیرد. چیزی که به آنان تعلق می‌گیرد در حد رفع فقر مثل رفع فقر سایر امت اسلامی است. نکتهٔ دومی که بیشتر روی آن تأکید کردم، این است که خیلی‌ها می‌گویند خمس در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین تا امام زین‌العابدین (ع) نبود. بعدها در زمان صادقین مطرح شد. در حالی که چنین نیست و شواهدی در دست داریم که در همان زمان پیامبر (ص) خمس وجود داشت. خود پیامبر نماینده‌ای به یمن فرستاد و یکی از دستورات ایشان پرداخت خمس بود. البته باز برخی می‌گویند که خمس در آن زمان فقط خمس غنائم بود و نه ارباح مکاسب. در حالی که پیامبر وقتی نمایندهٔ خود را به یمن فرستاد، دستور داد که خمس جمع‌آوری کند؛ در یمن که جنگی در کار نبود!

در آن سمینار این قضیه را مطرح کردم. به خاطر دارم که از جمله کسانی که در آن سمینار حضور داشتند، آقای اسدالله بادامچیان از اعضای حزب مؤتلفه بود. به هر حال وقتی سخنرانی می‌کردم، دیدم آقای محترمی روبه‌رویم نشسته و به دقت به صحبت‌هایم گوش می‌دهد. او را نشناختم. سخنرانی که تمام شد، بالا آمد و گفت: «آقای محقق، مرا شناختید؟» گفتم: «نه، متأسفانه!» گفت: «من محمدی هستم.» همان استاد قزوینی در دوران نوجوانی‌ام بود. به ایشان گفتم: «آقا، اگر شما هم جای من بودید و کسی مرا پشت تریبون معرفی نمی‌کرد، شما هم مرا نمی‌شناختید.» به هر ترتیب پس از سال‌ها استاد خودم آقای محمدی را دیدم.

باز پس از چند سال، شخصی به رحمت خدا رفت و در مسجد رفعت برای او مجلس ختم گرفتند. من هم در آن مراسم ختم حضور داشتم و مجدداً آقای محمدی را دیدم.

#### با چه کسانی هم مباحثه بودید؟

هم‌مباحثه‌ای من در دوران تحصیل در دورهٔ سطح آقای غلامرضا سلطانی اشتهاردی بود. مطول را به همراه ایشان نزد آقای شیخ ابوالقاسم نحوی از اساتید نحو و بخش دیگر مطول را نزد مرحوم آقای رضوانی خمینی خواندم. معالماً رانند آقا شیخ هادی بروجردی

و آقامهدی لاجوردی فرا گرفتیم.

لمعتین رانند مرحوم آیت‌الله ستوده خواندم که واقعاً از اساتید کم‌نظیر روزگار ما به‌شمار می‌آید. بسیار متدین، معتقد و منظم در درس بود و درش هیچ‌گاه تعطیل نمی‌شد. بخشی از قوانین رانند مرحوم آقای شب‌زنده‌دار و مکاسب محرمه رانند مرحوم آیت‌الله اردبیلی خواندم. معروف‌ترین درس مکاسب آن زمان، درس مرحوم آیت‌الله مشکینی بود. پسر عموی ما هم درس ایشان می‌رفت. مدتی در جلسات درسشان حاضر شدم؛ اما احساس کردم فایده‌ای ندارد. یک‌بار به مرحوم والدیم گفتم: «آقای مشکینی استاد معروف مکاسب است؛ اما درسش مرا قانع نمی‌کند. نمی‌دانم چه کار کنم.» آن موقع آیت‌الله بهشتی مدیر مدرسهٔ دین و دانش بود. مرحوم والد به من گفت: «اگر بتوانی آقای بهشتی را راضی کنی به تو درس بدهد، استاد خوبی است.» من هم نزد آیت‌الله بهشتی رفتم و اصرار کردم که درس مکاسب بگوید. لذا بخشی از مکاسب را نزد ایشان خواندم. انصافاً درسشان از زمین تا آسمان با دیگر اساتید فرق داشت. قسمت بیع مکاسب را از مرحوم آقا شیخ ابوالفضل خوانساری فرا گرفتیم. جلد اول کفایه را هم نزد آقای جبل عاملی و جلد دوم رانند آیت‌الله منتظری خواندم.

#### درس خارج نزد کدام یک از بزرگان می‌رفتید؟

درس خارج فقه را نزد مرحوم دایی‌ام، آیت‌الله شیخ مرتضی حائری و درس خارج اصول را نزد مرحوم والدیم می‌رفتم. پس از مدتی درس خارج فقه مرحوم والد را هم شرکت کردم. اساتید خارج من همین دو نفر بودند.

در آن زمانی که سطح می‌خواندم مقداری از شرح منظومهٔ سبزواری رانند شهید مفتاح و بعدها جلد سوم شرح اشارات رانند آیت‌الله جوادی آملی خواندم.

#### استاد شما در تفسیر قرآن چه کسی بود و چطور شد که به تدریس تفسیر قرآن علاقه‌مند شدید و این مسیر را دنبال کردید؟

اساتید تفسیر قرآن ندیدم؛ اما از بیست و شش سالگی کتب تفاسیر را مطالعه می‌کردم. بعدها در ماه مبارک رمضان در مسجد برای عموم مردم تفسیر قرآن می‌گفتم. در واقع هم تفسیر می‌گفتم و هم مطالب متفرقهٔ اخلاقی و ذکر مصیبت و... تقریباً مقدار زیادی از درس تفسیر را در منبر برای عموم مردم گفتم. یک بار وقتی آقای مختاری آمد که جزوات مرحوم والد را از من بگیرد، لابه‌لای جزوات، دفتری به نام تفسیر بود که به اشتباهی به ایشان دادم. روزی به من دربارهٔ آن دفتر سؤال کرد و من با تعجب گفتم: «مرحوم والد که درس تفسیر نمی‌گفت!» وقتی آن دفتر را آورد، دیدم که دفتر خودم است. تفسیر کل جزء سی‌ام قرآن در آن دفتر بود. بعداً وقتی در شورای مدیریت درس تفسیر را جزء درس‌های جنبی قرار دادیم گاهی در یک روز، دو درس تفسیر می‌گفتم.

#### برسبب به مسئولیت شما در شورای مدیریت حوزهٔ علمیه. اعضای آن شورا چه کسانی بودند و چطور شد شما به عضویت آن شورا درآمدید.

سرانجام آن شورای اولیه چه شد؟

اولین شورای مدیریت متشکل از ۶ نفر بود. دو نفر از طرف آیت‌الله شریعتمداری، دو نفر از طرف آیت‌الله گلپایگانی و دو نفر از طرف امام. ظاهراً نمایندگان از طرف امام را مرحوم آیت‌الله منتظری تعیین کرده

بود. یکی دو سال این افراد بودند و کار خاصی هم در حوزه انجام ندادند. آن زمان عده‌ای گمان می‌کردند که چون انقلاب اسلامی در مملکت رخ داده، حوزه باید تحول عظیمی پیدا کند. به خصوص آیت‌الله مشکینی دو سه مرتبه در جلسه جامعه مدرسین از آنان مطالبه کرد که شما چه کردید؟ خروجی کارتان چه بوده است؟

تقریباً جامعه مدرسین به این نتیجه رسید که از این جمع آبی گرم نخواهد شد. جامعه مدرسین دخالت کردند. گفت‌وگوهایی با امام انجام شد و بنا شد سه نفر از طرف جامعه مدرسین هم به شورای مدیریت اضافه شوند. جامعه مدرسین این سه نفر را معین کرد: آقای ابطحی کاشانی و بنده و آیت‌الله فاضل لنکرانی. ما سه نفر به نمایندگی از جامعه مدرسین وارد شورای مدیریت شدیم و در واقع به آنجا کشیده شدیم. چند سالی عضو شورا بودیم تا وقتی جریاناتی که پیش‌بینی کرده بودم به وقوع پیوست و من استعفا دادم. آیت‌الله فاضل هم گفت اگر فلانی نباشد من هم استعفا می‌دهم. آقای ابطحی هم همین‌طور. قرار امتحانات سالیانه را هم همان زمان گذاشتیم. رنج بسیار بردیم و از طرف طلبه‌ها مورد هجمه قرار گرفتیم و آزار دیدیم. خانه‌های ۱۵ خرداد، شهرک مهدیه، بیمارستان ولی‌عصر و طرح جاده قم - گرمسار همه از نتایج همان دوره است. همهٔ زمین‌های شهرک مهدیه متعلق به من بود. شورا اوایل در حوزه اصلاً مورد پذیرش قرار نمی‌گرفت. خیلی وقت‌ها جلسات عمومی برای تشریح جایگاه شورا برگزار می‌شد. سخنران جلسات آیت‌الله فاضل و دبیر جلسات من بودم. در واقع من باید کنار ایشان می‌نشستم و موارد مورد نظر را به ایشان می‌گفتم.

#### کارهای اساسی و برنامه‌های بلند مدت شما در آن زمان چه بود؟

ما در جمع شورا طی سال‌ها برنامه‌هایی را تدوین و اجرایی کردیم و پیشرفت‌های خوبی داشتیم. بعد از استعفای من آقای مؤمن وارد شورا شد و اذعان داشت که بهترین کار ادامه روند برنامه‌هایی است که ما بنا نهادیم؛ ولی مسئله این بود که دوستان ما از جزئیات برنامه‌ها بی‌اطلاع بودند. چون من از ابتدا برنامهٔ مفصلی را به‌طور کلی مدون کرده بودم اما به‌صورت برنامه‌های کوچک‌تر و به‌تواتر در شورا مطرح کردم و سایر اعضای شورا هم می‌پذیرفتند و تصویب می‌شد. تا اینکه اتفاق جالبی افتاد.

آیت‌الله خامنه‌ای در ابتدای درس در آغاز سال، سخنرانی مفصلی کرد و ظاهراً نهٔ مطلب را در رابطه با شورای مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم مطرح کرد که آقای مهاجری در روزنامه جمهوری به این مسئله به‌طور گسترده پرداخت تحت عنوان انتقاد از شورا و کاستی‌های شورا که این انتقادات مورد خوش آمد خیلی‌ها قرار گرفت.

حدود یک ماه بعد مقام معظم رهبری همه اعضای جامعه مدرسین را دعوت کرد. در آن دیدار آقایان مشکینی و فاضل و برخی آقایان دیگر به تعریف و تمجید از بیانات ایشان پرداختند و ابراز امیدواری کردند که از رهنمودهای ایشان حوزه متحول شود و به پیشرفت دست پیدا کند. من هم که بچه‌آخوند بودم و سرم برای این مسائل درد می‌کرد، در پایان صحبت‌های ایشان گفتم: «آقایان فرمایشاتشان را

فرمودند ولی بعضی از این نه مطلبی که شما فرمودید انجام شده و شما بی خبرید؛ برخی برنامه ریزی شده و در مسیر اجرایی شدن هستند و برخی مطالب هم نادرست و قابل اشکال است. ایشان فرمودند: «مثلاً چه؟» گفتم: «شما در یکی از بندهای نه گانه گفتید که شما باید برای طلبه‌هایی که در جبهه حضور داشته‌اند و تحصیلشان دچار اختلال شده فکری کند.

منظور شما چیست؟ اگر مقصودتان این است که شما در درس خوانده‌ها را درس خوانده اعلام کند، شما این امکان را ندارید که تصرف تکوینی کنید؛ اما اگر بحث مالی و پرداخت شهریه به این طلاب مقصودتان بوده، نصف مملکت بنیاد مستضعفان در اختیار شماست. می‌توانید از همان منبع شهریه‌شان را پرداخت کنید.»

ایشان گفتند: «نه منظورم این است که شما برنامه‌های طولی‌مدت داشته باشد که چشم‌انداز فعالیت‌ها و رویکرد شما را نشان دهد.» گفتم: «این کار را کرده‌ایم؛ اما وقت طولانی برای ارائه خدمتتان می‌طلبد.» قرار گذاشتیم دو هفته بعد شورای مدیریت با ایشان دیدار مجدد داشته باشد.

همان طور که عرض کردم من اشراف کامل بر برنامه‌های شما داشتم و می‌دانستم مقصد این جریان کجاست؛ اما سایر دوستان نمی‌دانستند. من برنامه‌ها را شخصاً تدوین کرده بودم که اهداف و برنامه‌های سالیانه در آن‌ها مشخص شده بود. از همه برنامه‌ها کپی گرفتم و در حین گفت‌وگو به تفصیل در باب آن‌ها سخن گفتم. ایشان هم هر اشکالی وارد می‌کردند در همان جا پاسخ می‌دادم.

جلسه طولانی شد. من یک ساعت و نیم صحبت کردم تا جایی که ایشان به شوخی گفتند: «ما شاء الله آقای محقق که فرصت حرف زدن به من نمی‌دهد. بیانش هم به آرایش نرفته که بگذارد من کمی حرف بزنم.»

گفتم: «نه، صحبت من که تمام شد. شما هر اشکالی دارید مطرح کنید.» برنامه‌ها را به تفصیل تشریح کردم. گفتم: «این برنامه‌ها یک روز و دو روز تدوین نشده. کپی برنامه‌ها دست شماست و اصل برنامه‌ها را هم آورده‌ام که کهنگی کاغذهایش شاهد مدعی من است.» بعد ایشان گفت: «بله راست می‌گویید. آنچه من فکر می‌کردم انجام شده است. فقط یک نکته باقی مانده است.» گفتم: «چه نکته‌ای؟» گفت: «شما در برنامه‌ها مثلاً دوره‌های تخصصی قضا را در نظر گرفتید، اما باید به دوره کارآموزی هم می‌پرداختید.» گفتم: «نه، کارآموزی و وظیفه حوزه نیست. هیچ نهاد علمی دوره کارآموزی ارائه نمی‌کند. کارآموزی مربوط به نهادهای اجرایی است که قصد استخدام افراد را دارند. مثلاً دادگستری یا هر نهاد دیگر به تناسب حوزه فعالیت خودشان دوره کارآموزی برگزار می‌کنند.» ایشان دیگر چیزی نگفت. بعد من گفتم: «خوب الان می‌خواهید در روزنامه‌ها بنویسید اعضای شما را به حضور شرفیاب شدند و ایشان رهنمودهایشان را فرمودند؟» گفتند: «نه نه، هر چه شما بگویید!»

به آقای حجازی که کل جلسه را هم ضبط کرده بود، گفتم که متنی مطابق نظر آقای محقق تهیه کنید و متن نوشته در جلسه رسانه‌ای شد. از در که خارج شدیم در مسیر بازگشت آقای سید

جعفر کریمی که یکی از اعضای شما و اصحاب متعصب آقای خامنه‌ای بود، به من گفت: «آقای محقق، خدا پدرت را بیامزد که امروز آبروی ما را خریدی.»

### پس چرا شورای مدیریت حوزه را رها کردید و استعفادادید؟

علت داشت. اتفاقاً آقای امینی نجف‌آبادی بعد از استعفای من در جلسه جامعه خیلی اصرار داشت که دلیل استعفایم را بیان کنم. گفتم: «من قبلاً هم گاهی که خسته می‌شدم برای استعفا استخاره می‌کردم؛ اما خوب نمی‌آمد. این دفعه استخاره کردم و این آیه شریفه آمد: «فَكَلِمَاتٍ وَشَرِيحَةٍ وَقَرِيحَةٍ فَإِنَّمَا تَرْيِبُ مِنَ الْبَشْرِ أَحَدًا فَقَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنِسِيًّا» این آیه به من دستور داده علتش را بیان نکنم. واقعاً هم قابل بیان نبود؛ چون گفت‌وگوها و جریاناتی پیش آمد که من به شرم فقهاتی، پیش‌بینی‌هایی کرده بودم و در مشهد استخاره کردم که این آیه آمد. بعد از آن به قم آمدم و استعفا دادم. شاید تهدید به استعفای آقای فاضل و آقای ابطی هم برای تحت فشار قرار دادن من برای ماندن در شورای مدیریت بود. من از سال ۱۳۶۰ وارد شورای مدیریت شدم و بعد از یک دهه حدود سال ۱۳۷۰ استعفادادم. بعد از آن خیلی‌ها پیگیر بازگشتم به شما شدند و طرح جدید را برای تعیین افراد مطرح کردند. انتخابات برگزار شد و بیشترین رأی هم متعلق به من بود که چهارده رأی داشتم و بعد از آن آقای مکارم یازده رأی داشت. با این حال بازگشت به شما را نپذیرفتم و تا پایان آن دوره هم جای من را در جلسات خالی گذاشتند.

### نکات و مطالب جالب و قابل تأملی را بیان کردید. بپردازیم به تقریرات دروس فقهی. ظاهراً شما تقریراتی بر «تحریر الوسیله» حضرت امام دارید. اگر ممکن است در این باره مطالبی را بیان کنید

من هر شب به اندازه بحث و درس فردا مطالعه می‌کنم و بعد، مطالعاتم را تنظیم می‌کنم و می‌نویسم و برای تدریس فردا آماده می‌شوم. وقتی تدریس از روی نوشته باشد، مباحث سر جلسه منظم‌تر بیان می‌شوند. به هر حال بیان درس‌ها باید به دنباله متنی باشند که طلبه‌ها بدانند فردا چه مباحثی مطرح می‌شود و در همان زمینه مطالعه کنند. در زمان قدیم، متن درسی فقط «شراعی» بود و بحث‌ها طبق شراعی مطرح می‌شد. بعد از دوره مرحوم آقای سید محمد کاظم یزدی، بسیاری از مباحث درسی طبق کتاب «عروة الوثقی» گفته می‌شد. بعضی از بخش‌های «عروة الوثقی» خیلی کامل است و بعضی بخش‌ها ناقص. مرحوم آقای سید ابوالحسن در «وسیله» بخش‌های کامل را خلاصه و بخش‌های ناقص را تکمیل کرد. پس از آن مرحوم امام بخش‌هایی را که ناقص بود تکمیل کرد و اسم آن را «تحریر الوسیله» نهاد. ما تا آنجایی که عروة الوثقی داشته، همراه عروة پیش رفتیم و آنجایی که عروة نداشته، از کتاب الوسیله و تحریر الوسیله استفاده کردیم.

تقریرات ما تا آنجایی که کتاب عروة الوثقی داشت، پیش رفت و حتی بخش‌هایی از کتاب الحج که عروة داشت، طبق همان کتاب گفتیم. از آن بخش‌هایی که عروة نداشت، به سراغ تحریر الوسیله آمدم. وقتی

تقریرات آماده چاپ شد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام بنا گذاشت آن را چاپ کند. ما ناچار شدیم که آن قسمتی را هم که طبق عروة الوثقی گفته بودیم، طبق تحریر الوسیله تدوین کنیم تا همه تقریرات از روی تحریر الوسیله و اثر امام خمینی باشد.

### درس خارج اصول مرحوم والدتان را چگونه گذرانید؟

من هم درس خارج حاج آقا شیخ مرتضی حائری را تقریر کردم و هم درس خارج مرحوم والد. البته در دوره سطح، درس آیت‌الله بروجردی را هم تقریر کرده بودم؛ اما وقتی برای امتحان درس خارج رفتیم، اعضای دفتر ایشان تقریرات را از من گرفتند و تا الان نمی‌دانم با آن تقریرات چه کردند.

### شما در چه سالی در درس خارج مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری شرکت کردید؟

از سال ۱۳۳۹.

### از چه سالی خودتان درس خارج را شروع کردید؟

در سال ۱۳۶۴ درس خارج را شروع کردم.

### از ارتباط خود با دایی‌تان مرحوم شیخ مرتضی حائری برای ما بگویید.

در اوایل انقلاب یک موضوع مورد نیاز بود و آن کتاب القضاء است. در ایام فوت ایشان مراسم ختم در برخی از مساجد قم برگزار می‌شد. ما هم معمولاً به مساجد مختلف می‌رفتیم و به کارها رسیدگی می‌کردیم. یک شب که به منزل برگشتم، بچه‌ها گفتند آقا، طلبه سیدی امروز سه مرتبه آمد و سراغ شما را گرفت. تا آن موقع آن سید را نمی‌شناختم. صبح فردای آن روز آمد و گفت: «من در زمان حیات مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری با ایشان مانوس بودم و گاهی به منزلشان می‌رفتم. دیشب ایشان را در خواب دیدم و در عالم خواب به همان شکل پای کرسی رفتیم و نشستیم و بعد از مدتی بلند شدم که بیایم، به من فرمود فلانی پیغامی بهت می‌دهم. برو و آن را به علی آقا بگو! گفتم آقا، خود ایشان خدمت شما می‌آید. گفت نه، می‌خواهم تو بروی و بگویی.» مطالبی را از قول ایشان در خواب گفتم. تا این‌ها را گفتم، فوری نظرش را متوجه شدم. صبح شنبه که به درس رفتیم، به طلبه‌ها گفتم من مأمور شدم این بحث درسی را ترک کنم. بحث کتاب القضاء را ترک کردم و به جای آن کتاب الصوم را شروع کردیم. پس از مدتی همان سید، سراغ من آمد و درباره مسند قضاوت می‌خواست با من مشورت کند. به او گفتم: «آن خواب را یاد هست؟» گفت: «بله، یاد هست.» گفتم: «گمان می‌کنی مرحوم دایی‌ام چرا مرا از تدریس کتاب القضاء نهی کرد چرا تو را مأمور به ابلاغ آن کرد؟» همین را که گفتم، منصرف شد و نرفت.

مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی، هم استاد بود و هم به هر حال دایی‌ام بود و نسبت به من خیلی اظهار لطف و محبت می‌کرد. بعد از فوت مرحوم والد، روز هفتم ایشان مراسم فاتحه‌ای در مسجد بازار برگزار شد. طبیعتاً مراسم نزدیک ظهر تمام شد. مرحوم دایی‌ام به من امر فرمود که بروم و اقامه جماعت کنم. به محراب مسجد رفتم و نماز خواندم. مرحوم آیت‌الله صدوقی و مرحوم آیت‌الله روح‌الله خاتمی (پدر آقای سید محمد خاتمی) از استان یزد هم که برای مراسم فاتحه مرحوم والد به قم آمده بودند، در آن مسجد حضور داشتند. هر دو آمدند و پشت سرم اقتدا کردند و نماز خواندند. از آن

روز گرفتار شدم و تا سال‌ها بعد در همان مسجد اقامهٔ جماعت می‌کردم. حدود سه سال است که دیگر به آن مسجد نمی‌روم. در واقع از سال ۱۳۴۸ امام جماعت مسجد مسگرها بودم؛ یعنی پس از فوت مرحوم والد.

### آشنایی شما با مرحوم آیت‌الله خاتمی و فرزندان از کجا آغاز شد؟

آن زمان که به یزد می‌رفتم، مرحوم آیت‌الله سید روح‌الله خاتمی با اصرار ما را دعوت می‌کرد و معمولاً ظهرها در منزل ایشان بودیم. آن موقع آقای آقا سید محمد و برادرش آقای سید محمد رضا خاتمی جوانان کم‌وسن و سالی بودند و پذیرایی می‌کردند. ریشهٔ شناخت ما هم از همان موقع شکل گرفت. آقای سید محمد خاتمی بعدها به قم آمد و طلبه شد. البته نسبت به سنش دیرتر از ما طلبه شد؛ چون ما پس از کلاس ششم طلبه شدیم و ایشان بعد از دورهٔ دیپلم طلبه شد. در قم معالمان را نزد من خواند.

### ایشان را چگونه شخصیتی ارزیابی می‌کنید؟

من آقای سید محمد خاتمی را انسان صالحی می‌دانم. در طول این چهل سال پس از پیروزی انقلاب، رؤسای جمهور مختلفی آمدند و رفتند. تنها رئیس جمهوری که در دولتش یک ریال دزدی نشد، آقای سید محمد خاتمی بود. وقتی آقای احمدی‌نژاد بر سر کار آمد، خیلی دنبال این گشت که از دولت آقای خاتمی چیزی پیدا کند و موفق هم نشد. سید علی خاتمی، برادرش سال‌ها رئیس دفترش بود و در طول این سال‌ها کسی نتوانست حتی یک ریال از این خانواده تخلف پیدا کند. واقعاً آقای سید محمد خاتمی سلیم‌النفس و شریف است؛ خدا ایشان را حفظ کند.

### حضرت آقا، دربارهٔ انگیزهٔ خودتان از ایده و طرح ساخت شهرک مهدیه برای طلاب مطالبی برای ما بفرمایید.

از زمان قدیم وقتی درس طلبگی می‌خواندیم، احساس می‌کردیم که حوزهٔ علمیه یکسری کمبودهایی دارد. می‌دیدیم طلبه‌ها وقتی به درس می‌آیند و می‌بایست بحث علمی کنند، همهٔ صحبتشان دربارهٔ زمین و خانه و مشکلات معیشتی است. سن از دواج هم پایین آمده است. سابقاً طلبه‌های نجف تاسی سالگی هم ازدواج نمی‌کردند. پس از پایان دورهٔ تحصیلاتشان و شرکت در درس خارج، به شهرشان برمی‌گشتند و ازدواج می‌کردند. در قم دیدیم که سن ازدواج پایین آمده است و طلبه‌ها در سن بیست سالگی و چه بسا کمتر ازدواج می‌کنند. اگر چه در جلسات درسی شرکت می‌کنند و مباحثات خودشان را دارند، اما فکرشان مشغول امور معیشتی است. آن زمان به این فکر افتادم که اگر تعدادی خانه در قم ساخته بشود که تا وقتی طلبه‌ها در قم هستند و باید باشند و نیاز به تحصیل دارند، از آن منازل استفاده کنند و اهل و عیال خود را به آنجا ببرند تا مجبور نشوند در قم خانه بخرند مفید است. این در دید من آرزویی بود که منازلی برای طلبه‌ها ساخته بشود تا دیگر این دغدغه‌ها را نداشته یا کمتر داشته باشند و بیشتر به درس و بحث خود بپردازند.

روزی مرحوم آیت‌الله صدوقی بزرگ، شهید محراب به قم آمده بود. هر وقت به قم می‌آمد، مرحوم آقای غروی، پسر خالهٔ ما ایشان را دعوت می‌کرد. یک روز که ایشان را به صرف ناهار به منزل دعوت کرد، به

مناسبت دعوتشان مرحوم والد و آقا دایی و من و اخوی ام‌آقا مصطفی هم دعوت شدیم. مرحوم آیت‌الله صدوقی دیرتر آمد. وقتی رسید خواست عذرخواهی کند و توضیح داد که مشغول امور سند خانه‌ای بوده است. همان خانه‌ای که امروز درمانگاه قرآن و عترت شده است. در آن زمان ساختمان ساواک بود. آیت‌الله صدوقی آن را خرید و سندش را به نام زد. یک مرتبه فیل من یاد هندوستان کرد و گفتم: «آقای صدوقی، می‌خواهید این ساختمان را چه کار کنید؟» گفتم: «می‌خواهم آنجا مدرسه‌ای بسازم تا طلبه‌هایی که از یزد می‌آیند جایی داشته باشند.» گفتم: «آن را چند خریدید؟» گفتم: «هفت صد هزار تومان!» گفتم: «آقای صدوقی، ان شاء الله مبارک باشد؛ اما طلبه‌هایی که از یزد می‌آیند و حجره می‌خواهند بالاخره در این مدارس مختلف قم، جایی برای سکونت پیدا می‌کنند.» با وجود مرحوم والد و مرحوم آقا دایی ام شری در این باره شروع کردم و گفتم: «الان چیزی که مورد نیاز طلبه‌ها است، خانه است. شما این امکان را دارید. این خانه را بفرروشید و به جایش یک زمین بزرگ تری در خارج از شهر خریداری کنید و آنجا را برای طلبه‌ها خانه‌سازی کنید...» صحبت‌هایم در آن جلسه در حضور آن بزرگان خیلی جا افتاد و مورد استقبال قرار گرفت. همه کاملاً تصدیق کردند. مرحوم آقای غروی خودش متولی مدرسهٔ فیضیه بود. این صحبت‌ها مربوط به دوران قبل از انقلاب است. هم مرحوم آقای غروی و هم مرحوم والد و هم مرحوم آقا دایی تصدیق کردند و همان وقت تصمیم گرفتند این ایده را عملی کنند. آیت‌الله صدوقی آن ساختمان را هفت صد هزار تومان فروخت و کل زمین بنیاد صدوق را هشت صد هزار تومان خرید. نقشهٔ آنجا را به مهندس بازگان داد و آن‌ها هم سراغ حجره‌سازی رفتند و آن چیزی نشد که توقع داشتیم.

پس از پیروزی انقلاب که عضو شورای مدیریت حوزه شدم، این ایده را در ذهن داشتم. در شورا این ایده را مطرح کردم و پذیرفته شد. به سراغ این رفتم که زمینی را برای این منظور تهیه کنیم. به ادارهٔ اوقاف رفتم تا ببینیم زمین مناسبی دارد برای این منظور به ما بدهد یا نه. ادارهٔ اوقاف زمینی را معرفی کرد که بعد متوجه شدیم آن زمین وقف اولادی است که به درد ما نمی‌خورد. زمین دیگری هم معرفی کردند که در دسر زیادی داشت. از خیر زمین‌های وقفی گذشتیم. ذهن رفت سراغ زمینی که اوایل انقلاب از دولت گرفته بودم. سابقهٔ تصاحب این زمین از دولت هم به دوران قبل از انقلاب برمی‌گردد. قبل از انقلاب وقتی شهرک صفاشهر را ساختیم، دنبال این بودیم که زمینی در امتداد آن پیدا کنیم و این کار را ادامه بدهیم. آن کار را از بودجهٔ صندوق ذخیره انجام دادیم. بارفا و دوستان خودمان گشتیم و دیدیم این زمین بزرگ و ملکی مباح است. باید از ادارهٔ کشاورزی و جنگل بانی اجازه می‌گرفتیم. به تهران و اراک رفتم و پیگیر آن شدم. دیدم که نمی‌شود. تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. بعد از انقلاب اولین فرماندار قم آقای محمود هاشمی، برادر کوچک آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. آقای محمود هاشمی در ابتدا طلبه و معمم و رفیق ما بود و بعد به دانشگاه رفت و مدرک دانشگاهی گرفت و به وزارت کشور رفت و بخش دار قم در دوران قبل از انقلاب شد؛ یعنی قبل از انقلاب

که بخش دار قم بود، به مناسباتی با همدیگر ارتباط داشتیم و رفیق بودیم. همان موقع از این قضیه خبر داشت که من دنبال آن زمین بودم و پیگیر کارهایش شدم، اما موفق نشدم. بعد از انقلاب یک روز به من گفتم هنوز هم دنبال آن زمین هستی؟ من گفتم: «اگر بشود بله.» گفتم: «نامه‌ای بنویس!» من هم نامه را نوشتم و این نامه برای بررسی رفت در هیئت هفت نفره که این هیئت باید آن زمین را واگذار کند. آن زمان قم، جزو استانداری اراک بود و مسئولین اراک می‌آمدند و جلساتی در قم برگزار می‌کردند. اغلب جلسات هم در باب امور جنگ بود. خلاصه اینکه در آن جلسه آن هیئت هفت نفره تصویب کردند که آن زمین (شهرک مهدیه فعلی) به طول ۱۷۰۰ متر به عمق دو و نیم کیلومتر برای من است. سند آن به نام خود من خورد. قبل از آن در صفاشهر زمینی گرفته بودم به راحتی می‌توانستم در آن ساختمان‌سازی کنم؛ اما زمین موجود در شهرک مهدیه فعلی، چاله و پستی و بلندی زیادی دارد و متوجه شدم که به درد این کار نمی‌خورد و تا بخواهم که آن زمین را صاف کنم و برای ساختمان‌سازی آماده کنم، هزینهٔ زیادی می‌برد. مدتی گذشت تا اینکه مرحوم آقای فاکر می‌خواست برای چاپخانهٔ جامعه مدرسین جایی تهیه کند و به دنبال جا می‌گشت. به ایشان گفتم که بیا برویم آن زمین را ببینم به درد این کار می‌خورد یا نه. وقتی آنجا رفتم، یک مرتبه به ذهن آمد که چرا همین زمین را به هر طریق ممکن برای ساختمان‌سازی طلبه‌ها مهیا نکنم؟ در شورای مدیریت حوزه وقتی دیدم که قضیهٔ زمین‌های ادارهٔ اوقاف برای این منظور نمی‌شود، زمین شهرک مهدیه فعلی را پیشنهاد دادم. یک روز اعضای شورای مدیریت را بر سر زمین بردم. به آنان گفتم آیا موافقید که این زمین را تبدیل به شهرکی برای طلبه‌ها کنیم یا خیر. این طرح را در شورا تصویب کردیم و کارهای عمرانی در آن زمین شروع شد. برای ساخت و ساز شهرک مهدیه یک ریال هم از بودجهٔ دولتی استفاده نکردیم. برای ائمهٔ جمعهٔ تمام شهرستان‌ها نامه نوشتیم و طرح خودمان را اعلام کردیم که می‌خواهیم شهرک بزرگی برای طلبه‌های متأهل بسازیم. از آنان خواستیم که در این طرح مشارکت کنند و هر کسی به اندازهٔ طلاب شهرستانش مساعدت نماید. به هر ترتیب ۱۱۷ خانه در آنجا ساختیم. در همان زمان ۲۴ میلیون تومان بدهکار صندوق ذخیره شدیم. تأسیس صندوق ذخیره مربوط به دوران قبل از انقلاب است. این ۱۱۷ خانه مسکونی تا الان هم در شهرک مهدیه هستند و طلبه‌هایی در آنجا ساکن‌اند.

### برای خیلی‌ها این سؤال مطرح است که شما با این همه سابقهٔ تدریس و مقام علمی و جایگاه اجتماعی، چرا به سراغ مرجعیت رفتید و رساله ندادید؟

تعجب می‌کنم از بعضی آقایان که رساله می‌نویسند و اعلام مرجعیت می‌کنند. معنای اعلام مرجعیت مگر غیر از این است که ایها الناس، بیایید و بارتان را بر دوش ما بگذارید؟ آیا این کار عاقلانه است؟ مگر چه تکلیفی در کار است که این آقایان به سراغ مرجعیت رفتند. بالفرض که هیچ مرجعی در زمان فعلی وجود نداشته باشد، مجوز برای تقلید از علما و بزرگان گذشته که وجود دارد.

## در کارهای علمی دارای نوآوری و استقلال فکری است



آیت الله دکتر سید مصطفی محقق، استاد حوزه و دانشگاه، عضو پیوسته و رئیس گروه مطالعات اسلامی فرهنگستان علوم ایران، عضو هیئت امنای فرهنگستان های کشور، عضو هیئت امنای سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و مولف و پژوهشگر است. ایشان در گفت و گو با حریم امام از سعی و مقام علمی و جایگاه مردمی و خدمات عمومی برادر خود و همچنین از آثار و تألیفات او سخن گفت.

روش تحصیل ما دخالتی کند، حتی تشویق چندانی هم نمی کرد. مشغول کار خودشان بود و می دیدند ما نیز مشغول هستیم و از این بابت نگرانی نداشتند. مرحوم دایی ما حاج آقا مرتضی استاد اخوی بود و اخوی در کلاس درس ایشان شرکت می کرد. من وقتی که در کلاس درس اصول مرحوم دایی شرکت کردم اخوی در کلاس درس اصول ایشان شرکت نمی کردند. اخوی در کلاس فقه مرحوم حائری و در کلاس اصول مرحوم پدرم شرکت می کرد. اما من در کلاس اصول مرحوم آقای حائری شرکت می کردم و اخوی در آن کلاس حضور نداشت. مرحوم آقای حائری مشوق ما بودند. واقعا با جوان ها مذاکره و صحبت می کرد. وقتی می دید یک طلبه ای در تحصیل جدی است او را تشویق می کرد. من شاهد بودم یکی از کسانی که مورد تشویق مرحوم آقای حائری بود و مرحوم آقای حائری او را تشویق می کرد اخوی آسید علی آقا بودند که از بهترین شاگردان ایشان محسوب می شدند. مرحوم آقای حائری گاهی اوقات به وجود شاگردان خوب خودشان از جمله اخوی مباهات می کردند و خوشحال بودند. آنچه که بیان کردم وضعیت تحصیلی اخوی بود. اما از نظر اخلاقی؛ ایشان از اول به وقار مقید بود. کسی از ایشان بی وقاری ندیده بود. از اول شخص موقری بود و رعایت همه جوانب امر را داشت و در وقار طلبگی کاملا موقر بود و هیچ وقت کسی در جلسه ای از اخوی شوخی و بی نزاکتی ندید. با وجودی که اهل رفاقت بود و دوستان زیادی داشت اما در عین حال همیشه به وقار و نزاکت مقید بود و اجازه نمی داد در جلسه ای که حضور دارند کسی از حدود وقار خارج شود. نسبت به مسئله غیبت بسیار حساس بود اگر کسی پشت سر کسی صحبت می کرد اول کسی که اعتراض می کرد آقای اخوی بود که معترض بود کسی

را درس می دادند مشغول تدریس بودند. زمانی که ایشان دروس مقدماتی را می گذراند بهترین استاد های رشته های دروس مقدماتی مشغول تدریس در قم بودند. یک استاد نبود بلکه اساتید عدیده بودند و می توانست در بین آنها گزینش و انتخاب کند. در مقطع سطوح عالی هم همین طور بود. بهترین کسانی که رسائل و مکاسب و کفایه درس می گفتند یک نفر یا دو نفر نبودند بلکه افراد عدیده ای بودند که تدریس می کردند. ایشان و سایر دوستان محصل و دقیق خودشان اساتید خودشان را انتخاب و برمی گزیدند. بعدها که اخوی به درس خارج رفتند دو استاد مهم در کنارشان بود؛ یکی مرحوم دایی ما حاج آقا مرتضی حائری و دیگری پدرم مرحوم محقق داماد. اخوی زمانی که در کلاس درس این بزرگواران یعنی مرحوم آقای حائری و مرحوم پدرم شرکت می کرد تمام وقت را به نوشتن و تقریر درس گذرانید. ما در منزل پدری اتناق داشتیم. اتناق من و اخوی مشترک بود و با ما هم در آنجا مطالعه می کردیم. در اتناق ما عینا مثل کتابخانه مدرسه فیضیه سکوت حکمفرما بود. اخوی در دوران جوانی و حتی در دوران سطوح عالی تا پاسی از شب کار می کرد چه برسد به دوران اولیه درس خارج. من ناظر بودم که چه علاقه و جدیتی در کسب علم داشتند. من خیلی فاصله سنی با ایشان ندارم و فقط سه سال با ایشان فاصله سنی دارم اما همین فاصله سنی موجب شده بود که در جریان انقلاب ۴۲ و نهضت امام خمینی یک حالت دلسردی برای طلاب و روحیه امثال سن من ایجاد شده بود که همیشه نسبت به آینده نگرانی داشتیم. اما آن کسی که اصلا در تصمیم برای ادامه تحصیل و کار خودش تردید نداشت ایشان بود. با کمال ذوق و شوق مشغول تحصیل و دقت بود. من باید این گواهی را بدهم که مرحوم پدرم عادت نداشت که در

بحث مادر باره شخصیت حضرت آیت الله سید علی محقق داماد است. علاقمندیم در کنار تبیین فضائل علمی و اخلاقی و جایگاه ارزشمند ایشان در حوزه علمیه قم به توضیح مبسوط خدمات اجتماعی و حوزوی و نقش اساسی ایشان در شکل گیری حوزه علمیه قم بپردازیم.

من اگر درباره آیت الله حاج سید علی محقق سخن می گویم خدا را شاهد می گیرم که نه به خاطر عنوان برادری و اخوت است. ایشان در جای خودش نقش سروری و استادی بر من دارند و ذوی الحق من هستند و من احترام زیادی برای ایشان قائل هستم. به صراحت بگویم اگر در تربیت من صفات خوبی وجود دارد و اگر من موفقیت هایی را در زندگی کسب کردم به این دلیل است که ایشان واقعا بر من حق دارند و گراف نگفته ام. اما در سخنانی که امروز در پاسخ به سؤال شما می خواهم عرض کنم بُعد قرابت، اخوت و برادری را اصلا لحاظ نمی کنم و فقط به عنوان کسی که مستحضر است و خبر دارد و در زندگی شخصی ایشان بوده و از اول با ایشان بزرگ شده است حرف می زنم. این سید بزرگوار کسی است که می توانم به دقت بگویم در تمام عمرش شاید یک روز بیکار نبوده، همیشه کار کرده و کار علمی کرده است. در کنار هوش سرشار و ذکاوتی که خداوند به ایشان داده است در زمانی تحصیل کرد و در دورانی محصل بود که حوزه علمیه قم بهترین مقطع خودش را طی می کرد. دوران جوانی تحصیل ایشان دوران مرجعیت عامه آیت الله العظمی بروجردی بود که حوزه علمیه قم از بلندی، شکوه، سروری و رقاء بسیار بالایی برخوردار بود. حوزه علمیه حوزه ای بود سراسر درس خواندن و درس دادن. در دورانی که ایشان سطح را طی می کرد بهترین شخصیت هایی که سطوح عالی



پشت سر کسی سخن نگوید.

## اخوی بزرگوار شما در زندگی طلبگی و ساده‌زیستی مشربشان چگونه است؟

پدر من سال ۱۳۴۷ فوت کردند و زندگی مرحوم پدر ما زندگی بسیار ساده‌ای بود. در آن روزها قرار بود همه طلبه‌ها ساده‌زیست باشند. اصل بر این بود که همه طلبه‌ها ساده‌زیست باشند و با ساده‌زیستی زندگی کنند و در رأس افراد کسی مثل آقای محقق زندگانی بسیار ساده‌ای داشت. وقتی که والد ما مرحوم شدند برادرم یک طلبه جوان بودند. اخوی متولد ۱۳۲۱ بودند و در سال ۱۳۴۷ که والد مرحوم شدند اخوی سن زیادی نداشتند اما آن چنان به وقار مشهور بودند که همگان ایشان را به عنوان یک طلبه فاضل و موقر می‌شناختند. تجار و بازاریان قم انسان‌های دقیقی بودند که به هر حال در کنار حوزه علمیه قم بزرگ شده بودند و اهل چون و چرا بودند اما همگی آنها به مسجد آمدند و به اخوی اقتدا کردند و ایشان جای پدر ما اقامه نماز کرد. اخوی ظهرو شب اقامه جماعت می‌کردند و مردم قم به تقوا و عدالت ایشان ایمان داشتند.

آن طور که به یاد دارم اخوی قبل از فوت مرحوم والدین در مسجد پدرم در بعضی جلسات سخن گفته بودند و لذا مردم قم با ایشان انس و مودت داشتند و همه به ایشان اقتدا کردند و کسی سخنی نگفت. حتی خیلی از طلاب قم در نماز اخوی شرکت کرده و اظهار ارادت می‌کردند. اخوی در جلساتی که در مسجد برای مردم قم داشتند منبری دعوت نمی‌کردند و معمولاً خودشان صحبت می‌کردند و مردم استفاده می‌کردند. تفسیر قرآن می‌گفتند و خیلی‌ها از تفسیر ایشان استفاده کردند. اخوی استعداد و ذوقی داشتند به طوری که در بسیاری از مسائل صاحب‌نظر بودند. مثلاً دوستان طلبه‌ای که زمین می‌خریدند درباره ساخت زمین و نقشه با اخوی مشورت می‌کردند. اخوی مهندسی نخوانده بودند اما اظهار نظرهای کارشناسی داشتند و اهل اعمال سلیقه و ذوق بودند. در مسائل فنی اظهار نظرهای جالبی داشتند حتی در دویاسه کار عمومی که در زمان مرحوم آقای حائری آغاز شد گاهی اعمال سلیقه می‌کردند و سلیقه‌های بسیار خوبی داشتند. شهرک صفا شهر را اخوی طراحی کرده است. تمام کارهای اجتماعی که وارد شدند موفق بوده است. بیمارستانی که تأسیس کردند با دست خالی و ذوق خودشان بوده است. الحمدلله این بیمارستان در حال حاضر خدمتگزار مردم است و بیشتر علما زمانی که بیمار می‌شوند در آنجا بستری می‌شوند. صندوق قرض الحسنه با ابتکار ایشان مدیریت می‌شد. در بسیاری از کارهای عمومی و عام‌المنفعه شرکت داشتند و اعمال سلیقه و مدیریت می‌کردند و در این امور واقعا موفق بودند.

## نقش ایشان در شکل‌گیری مدیریت حوزه علمیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و همراهی با مرحوم آیت‌الله فاضل و مرحوم آیت‌الله ابطحی کاشانی چگونه بود؟

اولا وقتی که انقلاب پیروز نشده بود و حضرت امام خمینی در نجف تبعید بودند حوزه قم زیر نظر مراجع آن زمان که دو مرجع بودند؛ آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری اداره می‌شد و شهریه و نان حوزه نیز به عهده آیت‌الله مرعشی بود. وقتی که انقلاب پیروز شد قرار شد حوزه شورایی اداره شود. وقتی که شورا تشکیل شد چند نفر عضو شورا بودند؛ یکی مرحوم آیت‌الله

شیخ محمد فاضل و یکی آیت‌الله حاج سید محمد ابطحی کاشانی و دیگری اخوی آسید علی آقا. این سه نفر هسته مرکزی شورای مدیریت حوزه را تشکیل می‌دادند و مدیریت حوزه را انجام می‌دادند. در آن مقطع طراحی‌های بسیار جالبی در مقطع بسیار محدود صورت گرفت یعنی در دورانی که امام خمینی حیات داشتند. از زمان پیروزی انقلاب تا زمان فوت امام این شورا فعال بود و دوران فعالیت آقایان در رفاة حوزه بسیار مؤثر و سازگار بود؛ اولاً به فکر رشد علمی طلاب بودند و طراحی می‌کردند که رشد علمی طلاب چگونه متوقف نشود. در طرح امتحانات، امتحانات بسیار جالب و دقیقی را مطرح کردند. رتبه‌بندی‌هایی که هست از آن زمان شروع شده است. رتبه‌هایی بسیار محدود و افرادی را برای امتحان انتخاب می‌کردند که امتحان می‌دادند و شهریه گرفتند مشروط به موفقیت آنها در امتحانات بود. بعد از فوت امام جریان حوزه جور دیگری شد و این آقایان استعفا دادند و نماندند. شورایی که قبل از فوت امام بود ظاهراً به انتخاب اعضای جامعه مدرسین یا به انتخاب خود طلاب بود اما بعد از فوت امام انتصابی شد. این سه نفر در آن زمان به عنوان مجتهد مطلق شناخته می‌شدند و از اساتید عالی‌ترم بودند، هر سه نفر مدرسین کفایه قم بودند. بهترین کفایه‌گویان قم آقای فاضل، اخوی و آقای ابطحی بودند. این سه نفر کسانی بودند که سطوح عالی‌تر قم را درس می‌دادند و مقرر بود افرادی که این مدیریت را بر عهده می‌گیرند از نظر علمی جا افتاده باشند و از این جهت کسی در بعد علمی آنها تردید و اشکال نداشت. وقتی گفته شد مدیریت تخصص‌مدیریتی می‌خواهد و فقط بعدش از این جهت بود الحمدلله افراد خوبی نیز دوباره انتخاب شدند و تا به حال نیز هستند اما سبک کار دیگر شورایی نیست و فردی است و شورای مدیریت نیست و یک فرد است که تصمیمات خاص می‌گیرد. آن زمان که امام خمینی فوت کردند آیت‌الله العظمی گلپایگانی هنوز حیات داشتند اما در عین حال نقشی در مدیریت حوزه برای ایشان منظور نشد و حوزه به سبک دیگری اداره شد. مقام معظم رهبری حفظه الله تعالی تصمیم گرفتند گونه دیگری حوزه اداره شود که امروز به سبکی که می‌بینید اداره می‌شود.

## اخوی به لحاظ فکری و مشی تعلقات علمی به کدام یک از پیشکسوتان خود وابسته هستند و گرایش دارند؟

مرحوم پدر ما مرحوم آیت‌الله محقق داماد برای خودشان یک مکتب فکری خاصی داشتند. مثلاً مقید بودند شخصی که اظهار نظر می‌کند و مجتهد است خودش فکر کند و با فکر خودش استنباط کند و برای کسی که حرف تازه می‌زد و فکر جدیدی ارائه می‌داد بیشتر ارزش قائل بودند. راه دیگران را تقلید کردن را اجتهاد نمی‌دانستند و معتقد بودند اجتهاد یعنی شخص خودش اهل فکر کردن باشد. به نظر من جناب اخوی در این جریان واقعا پیرو مرحوم والد و متأثر از ایشان هستند. مرحوم دایی بزرگ ما حاج آقا مرتضی می‌گفتند یک کفایه‌پیش‌آسید محمد داماد یعنی والد ما خوانده است و قوه علم اصولش را از ایشان گرفته است. سبک فکری حوزه علمیه قم این هست. زمانی که من در کلاس درس مرحوم آیت‌الله حائری شرکت می‌کردم شاهد بودم وقتی از قول پدرش حرفی را نقل می‌کرد که می‌خواست نقادی کند، هیچ وقت پیروی محض نداشت. این سبک، سبک مکتب قم است.

مکتب اجتهادی قم مکتب نوآوری است، مکتب تفکر و اندیشه است، مکتب استقلال فکری است. جناب آقای اخوی به این مکتب فکری تعلق و تمایل دارد که من می‌توانم نام آن را مکتب اجتهادی قم بگذارم. اخوی دو کار اصولی دارند؛ یک کارشان تقریرات مرحوم والد است و کار دیگری که به قلم خودشان است در آن بسیار فکر تازه و نوآوری وجود دارد؛ نوآوری‌های واقعا قابل توجه. اگر این کتاب اخوی را با آثار افراد دیگری که در سنین اخوی نوشتند مقایسه کنید، معلوم می‌شود چقدر فکر نودر این کتابها وجود دارد.

## آثار و ویژگی‌های قلمی اخوی را چگونه ارزیابی می‌کنید و اگر صلاح می‌دانید به دو نمونه از نوآوری‌های ایشان نیز اشاره داشته باشید.

من اعتقاد دارم یکی از کسانی که در نویسنده تربیت کردن حوزه قم نقش دارد حضرت آیت‌الله مکارم ششیرازی است. آن زمان که سبک طلاب قم، فارسی‌نویسی نبود و بنا نبود کسی فارسی بنویسد، آیت‌الله العظمی مکارم که مکتب اسلام را آغاز کردند با قلم شیوایی که داشتند به عنوان یک انسان خوش قلم مشهور شده بودند. از کارهایی که آیت‌الله العظمی مکارم کردند این بود که افراد مستعدی را انتخاب کردند و سعی بسیار کردند آنها فارسی‌نویس خوبی تربیت شوند. من این زمان را کاملاً درک کردم و مستحضر هستم در این جریان حق ایشان نباید در حوزه علمیه قم نادیده گرفته شود. یکی از کسانی که جناب آیت‌الله العظمی مکارم برای همکاری در زمینه تألیفات فارسی‌نویسی دعوت کردند جناب اخوی بودند. کارهایی که به برکت آیت‌الله العظمی مکارم تألیف شد چه مقالات و چه کتابها نشانه زمان نویسنده‌گی ایشان است که به فارسی نوشته شده است. البته واقعیت این است که این استعداد در اخوی وجود داشت و انصافاً خوب می‌نوشت. زمانی که اخوی به دبستان می‌رفت بهترین انشاها متعلق به ایشان بود و به خوش قلمی و نوشتن انشاهای خوب در دبستان شهره بود. اما کارهایی که در معیت آیت‌الله العظمی مکارم کار کردند محدود بود.

اخوی پس از مرحوم والد به طرف کارهای نوشتن فقه و اصول به زبان عربی مشغول شد و به زبان فارسی فقه و اصولی نوشت. این کاری است که بنده شروع کردم. بنده از سال ۱۳۶۰ فارسی‌نویسی فقه و اصول را آغاز کردم و هر چه از من منتشر شده است به زبان فارسی است، جز یک کتاب که به زبان عربی است بقیه کتب و تألیفات من به زبان فارسی است. جناب آقای اخوی با فوت مرحوم والد و به دلیل اشتغالات زیاد تدریسی و تألیفی، کارهای فقه و اصول را به زبان عربی نوشتند و انصافاً قلم عربی روان و خوبی دارند. انصافاً قلم عربی پر جاذبه‌ای دارند. کتابی که اخیراً چاپ کردند به قلم جذابی نوشته شده است. استعداد فارسی‌نویسی را داشتند اما به دلیل اشتغال زیاد به مباحث تألیفات عربی وقتشان را به آن طرف معطوف داشتند و به فارسی‌نویسی فقه و اصول مشغول نشدند و کاری به زبان فارسی در فقه و اصول ارائه ندادند. اما در عربی انصافاً هر چهار جلد ایشان یعنی دو جلد تقریرات مرحوم والد را که نوشتند و دو جلد دیگر که به قلم اصولی خودشان است قلم روان و زیبایی دارد. بعدها شرحی بر حج تحریر الوسیله نوشتند که آن هم قلم روان و زیبایی دارد.



روش‌های تحقیق و آموزش در حوزه‌های بزرگ و دارای خدمت و وسعت، چنان‌که تمایزی میان مدرسه‌ها ایجاد می‌کند که از آن‌ها به «مکتب» یاد می‌شود. از همین منظر ویژگی‌ها و تفاوت‌های حوزه‌های فقه و اجتهاد متأثر از شخصیت‌های بزرگ و اثرگذار علمی در عصر اخیر به «مکتب نجف» و «مکتب سامرا» تقسیم می‌شود؛ یعنی شیوه‌ها و روش‌هایی که در درس و بحث‌های فقهی و اصولی و علوم مقدماتی آن‌ها در نجف رایج و جاری بود با آنچه توسط مرجع بلندآوازه و فقیه محقق آیت‌الله سید حسن شیرازی (قدس سره) و اصحاب او مانند آیت‌الله سید محمد فشارکی (قدس سره) در حوزه سامرا شکل گرفت، با یکدیگر تفاوت داشت و متمایز از هم بودند. با هجرت فقیه اصولی و مرجع مدبر آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (قدس سره) به حوزه علمیه قم، منهج و روش آموزش و تحقیق و فقه و اجتهاد در این شهر استمرار منتهج و مکتب سامرا بوده است؛ چرا که او شاگرد تمام عیار و برخاسته از درس آیت‌الله سید محمد فشارکی و شاگرد میرزای بزرگ بود. حاج شیخ که از مکتب سامرا

آمده بود، حوزه علمیه قم را با همان روش و منبع بنا کرد و شکل داد و به همین خاطر حوزه علمیه قم از نظر روش و منبع به مکتب سامرا شناخته می‌شود. یکی از اساتید برجسته و محقق حوزه علمیه قم و از شاگردان برجسته آیت‌الله حائری، مرحوم آیت‌الله محقق داماد بود. شاگردان برجسته زیادی از محضر درس ایشان طی ده‌ها سال تربیت و منشأ خدمات علمی زیادی در حوزه‌های علمیه شده‌اند. آیت‌الله سید علی محقق داماد (حفظه‌الله) هم فرزند آیت‌الله سید محمد محقق داماد (رضوان‌الله‌علیه) است و هم یکی از شاگردان دوره اخیر خارج فقه و اصول ایشان بود که در دهه چهل شمسی محضر علمی پدر را درک کرد و از آن عالم جلیل‌القدر بهره برد. ایشان ده‌ها سال است که به امور علمی اشتغال دارد و مدت‌ها دروس سطح را تدریس می‌کرد و بیش از سه دهه در تدریس خارج اصول و خارج فقه موفق می‌باشد و چندین دوره خارج اصول تدریس داشته است.

## تقریر اصول

«تقریر الاصول» یک دوره کامل از مسائل و مباحث استدلالی اصول فقه می‌باشد که محصول تدریس ایشان است. «تقریر الاصول» در بخش پژوهش و تحقیق مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی در قم آماده انتشار گردید و در چهار جلد تنظیم و تدوین شده است.

کتاب «تقریر الاصول» که به تازگی منتشر شده است در واقع استمرار و بازتاب‌دهنده نظرات اصولی آیت‌الله محقق داماد بزرگ و جد بزرگوار مؤلف، یعنی حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (قدس سره) می‌باشد و همین جاست که یک ویژگی مشترک در میراث و آثار اصولی این بزرگان مشاهده می‌شود و در آثار دیگر اعلام مکتب قم نیز وجود دارد و آن ویژگی، مفصل نبودن کتاب‌های اصولی اصولیون مکتب قم است. کتاب‌های درر الفوائد حاج شیخ، نه‌ایة الاصول و لمحات الاصول، تهذیب الاصول که تقریر درس‌های آیت‌الله بروجردی، تهذیب الاصول که تقریر درس‌های امام خمینی است و نوشته‌های امام خمینی درباره تمامی مسائل اصولی و نیز دیگر تقریرها از دروس ایشان، مانند تقریح الاصول و معتمد الاصول، المحاضرات - مباحث فی اصول فقه - تقریر آیت‌الله طاهری اصفهانی، از درس‌های آیت‌الله محقق داماد و رشحات الاصول،



تقریر فرزندشان از درس‌های اصولی ایشان است. همگی این‌ها با رویکرد پرهیز از تفصیل و تطویل تدریس شده و تألیف گردیده‌اند.

رویکرد دیگر اساتید اصول مکتب قم نیز این چنین است و حضرات آیات فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، سبحانی با رویکرد تهذیب، مسائل اصولی را مورد توجه و اهتمام قرار داده‌اند.

البته نگاه تهذیبی به مسائل مفصل و غیر کاربردی و در نتیجه حذف بعضی از مسائل، منافاتی با گشودن آفاق جدید در دانش اصول فقه ندارد که این میل به افزایش می‌تواند متأثر از غیر فردی بودن فقه در پی تشکیل نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران باشد و نیز متأثر از تحولات زمان و تطوراتی که در عرصه فقه به وجود آمده و طبعاً اصول فقه متناسب با خود را می‌طلبد.

مؤلف «تقریر الاصول» در دوره‌های مختلف تدریس خود، متناسب با مطالعات و تأملات جدید، افزوده‌ها یا اصلاحاتی در نوشته اولین دوره تدریس خود انجام می‌داد که در دفاتر ایشان موجود و به هنگام آماده‌سازی، اعمال گردیده است.

آیت‌الله حاج سید حسن خمینی (حفظه‌الله) یادگار عزیز امام، از شاگردان برجسته حضرت آیت‌الله سید علی محقق داماد می‌باشد و سال‌ها از محضر درس‌های خارج ایشان استفاده کرده است. ایشان با تأکید، پیگیر آماده‌سازی و انتشار این اثر ارزشمند بود که خوشبختانه منتشر شده است.

## رشحات الاصول

شهر قم پس از کوفه یکی از قدیمی‌ترین مراکز تشیع می‌باشد که پذیرای مهاجرانی از کوفه بوده است؛ اما پس از آنکه قم مدفن حضرت معصومه (س) دختر امام موسی بن جعفر (ع) گردید، اهمیت مضاعفی پیدا کرد و شیعیان بیش از پیش به آن توجه کردند. مزارهای ائمه اطهار (ع) نه تنها مراکز معنویت و عبادت بوده و می‌باشند که در جوار قبور مطهر آنان نیز قبور امامزادگان بزرگ، مراکز و مدارس آموزشی - علمی برآمدند که علوم آل محمد (ع) در آن‌ها محور تعلیم و تعلم بوده و می‌باشد.

در قم در جوار مزار شریف کریمه اهل بیت از گذشته دور، طی دوره‌های متعددی تعلیم و تعلم علوم آل محمد (ع) از قرآن و حدیث و فقه و کلام به محور فعالیت‌های علمی بوده است. تا اینکه پس از فراز و فرودهای تاریخی، در قرن اخیر حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (اعلی‌الله‌مقامه) با اصرار از سر اخلاص علمای بزرگ قم، به جوار کریمه اهل بیت دعوت شد و ایشان بعد از استخاره هجرتی با برکت از اراک به قم کرد.

تجدید بنای حوزه علمیه قم به دست با اخلاص و همت عاقلانه حاج شیخ، چنان عمق و وسعت و برکتی داشت که به تأسیس می‌ماند و به همین خاطر به ایشان لقب «مؤسس» داده شد. آیت‌الله حائری هم حوزه‌ای ذوابعد به وجود آورد و هم با عقل و درایت زمینه را برای فعالیت ریشه‌ها و شعبه‌های گوناگون و مکمل یکدیگر علوم فراهم کرد. در حوزه حاج شیخ فلسفه و عرفان دوشادوش فقه آل محمد رونق داشت و اساتید بزرگی به تدریس فقه و اصول و نیز فلسفه و عرفان موفق بوده‌اند.

مرحوم حاج شیخ علاوه بر مدیریت مدبرانه حوزه علمیه قم و مواجهه صبورانه و دوراندیشانه با خشونت‌ها و ستیزهای رضاخانی، چنان تدریس موفق طی پانزده سال اقامت در قم داشت که فقهای بزرگ و از مراجع تقلید آینده در محضر علمی و تربیتی او پرورش یافته‌اند.

حضرات آیات: امام خمینی، آیت‌الله محمدعلی اراکی، آیت‌الله سید محمد رضا گلپایگانی، آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی، آیت‌الله بهاء‌الدینی، آیت‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی



و... نمونه‌های برجسته مکتب و مدرسه فقهی ایشان بوده‌اند.

یکی از چهره‌های بسیار برجسته مکتب فقهی آیت‌الله حائری یزدی حضرت آیت‌الله سید محمد یزدی (قدس سره) معروف به محقق داماد می‌باشد که چون داماد آیت‌الله مؤسس شده بودند به «داماد» معروف شد و چون فراوان اهل دقت و تحقیق بود به «محقق داماد» معروف گردید و لذا گویا نام دوم ایشان «محقق داماد» می‌باشد.

استاد بزرگ حوزه علمیه قم در دهه‌های بیست، سی و چهل شمسی پس از آنکه در جوانی و در حدود سن شانزده سالگی از اردکان و یزد به قم هجرت کرد و به درس و بحث در حوزه علمیه قم مشغول گردید، قریب به نیم قرن را در جوار کریمه اهل بیت و دختر موسی بن جعفر (ع) موفق به تحصیل، تدریس و تحقیق بوده است.

آیت‌الله سید محمد محقق داماد (ره) پس از آنکه در دوره‌ای دروس سطح و سطح عالی را تدریس می‌کرد، بیش از دو دهه از عمر بابرکت خود را به تدریس خارج فقه و اصول مشغول بوده و از این رهگذر تعداد زیادی از طلاب و فضایی برجسته حوزه علمیه قم از محضر محققانه ایشان بهره‌ها برده و به درجات عالی تحقیق و اجتهاد و تخصص نائل آمدند.

فضایی که بعضاً صرفاً شاگرد ایشان در فقه و اصول بوده و عده‌ای هم شاگردان مشترک ایشان و آیت‌الله بروجردی و امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) بوده‌اند و البته پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی و آغاز نهضت امام خمینی و حبس و حصر و سپس تبعید امام خمینی به ترکیه و عراق در سال‌های دهه چهل شمسی یکی از تحقیقی‌ترین و عالی‌ترین دروس خارج فقه و اصول درس‌های آیت‌الله محقق داماد (قدس سره) بود که متأسفانه دولت مستعجل بود و ایشان در ۱۳۴۷/۱۱/۳۰ دعوت حق را لبیک گفته و به سرای باقی سفر کردند.

آثار قلمی منتشر شده‌ای از آیت‌الله محقق داماد در دست نمی‌باشد و توفیق بزرگ علمی ایشان تدریس محققانه طی ده‌ها سال بوده است.

با توجه به اینکه فضایی برجسته‌ای از محضر درس ایشان بهره‌می‌بردند و فرهنگ تقریر نویسی هم در آن سال‌ها در حوزه‌ها رایج بود، تعداد زیادی از شاگردان ایشان هم به نوشتن نظرات و تحقیقات استاد اهتمام ورزیدند که اکثر آن‌ها به صورت خطی باقی مانده است و تاکنون از درس‌های فقهی ایشان چندین جلد به قلم حضرت آیت‌الله جوادی آملی منتشر شده است.

## تقریر الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة

فقه شیعه پس از سپری کردن مرحله «فقه مأثور» به دو شکل «فقه فتوایی» و «فقه استدلالی» با همت و مجاهدت فقهای مکتب اهل بیت نوشته و عرضه شده است. فقهای متأخر و معاصر بیشتر با محوریت دو کتاب ارزشمند «شرایع الاسلام» محقق حلی (قدس سره) و «قواعد الاحکام» علامه حلی (قدس سره) مباحث استدلالی و اجتهادی فقه را مورد تدریس یا تألیف خود قرار می‌دادند؛ اما پس از تألیف اثر ارزشمند «العروة الوثقی» آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی (طاب ثراه) در قرن اخیر، این کتاب فتوایی نیز محور بسیاری از دروس خارج فقه و کتب استدلالی فقه قرار گرفته است. ولی باید توجه داشت که گرچه سیدین علمین جلیلین آیتین سید محمد کاظم یزدی و سید ابوالحسن اصفهانی (قدس سرهما) فقه فتوایی را در دو اثر معروف «عروة الوثقی» و «وسیلة النجاة» به حوزه‌های فقهی عرضه کردند، اما هر دو اثر دوره کامل فقه شیعه را در بر نداشتند. تا اینکه امام خمینی که خود فقیهی اصولی و مدرس معروف دروس اجتهادی در حوزه علمیه قم بوده، پس از آغاز نهضت آزادی خواهانه و استقلال طلبانه خود و گرفتار شدن به حبس و حصر و در نهایت تبعید به ترکیه و نجف، از فرصت تبعیدگاه ترکیه استفاده کرد و آرزوی که در ذهن داشت، یعنی تألیف اثری فقهی در بردارنده تمامی ابواب و کتب فقهی را از ترکیه آغاز و در نجف به اتمام رساند. یعنی کتاب ارزشمند فقه فتوایی «تحریر الوسیلة» را به مجامع علمی و مدارس و حوزه‌های فقهی عرضه کرد. این کتاب که در سال‌های تبعید امام خمینی در نجف، یعنی سال ۱۳۴۵ به بعد انتشار یافت، مورد توجه خواص از شاگردان فقیه امام خمینی قرار گرفت و مشخصاً فرزندان محقق ایشان شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی در دو جلد تعلیقات ارزشمندی بر تحریر الوسیله نوشت و دیگر شاگرد بر جسته امام، آیت‌الله فاضل لنکرانی نیز اقدام به شرح کتاب استاد خود کرد و نام آن را «تفصیل الشریعة فی شرح تحریر

الوسیلة» قرار داد.

نکته جالب در این میان این است که اصل کتاب تحریر الوسیلة در تبعیدگاه و به قلم فقیهی مجاهد نوشته شد و اولین شرح آن نیز به قلم دو تن از نزدیک‌ترین شاگردان مکتب فقهی ایشان در حالی که به خاطر مشارکت در نهضت امام خمینی، تبعید و در شهرهای نجف و یزد بودند، نوشته شد.

از آن پس در حوزه‌های علمی به ویژه در حوزه علمیه قم، تحریر الوسیلة محور درس‌های خارج فقه و نیز متن کتاب‌های فقه استدلالی گردید.

به ویژه «کتاب الحج» چون مبحث حج کتاب «عروة الوثقی» کامل و در بردارنده همه مسائل نمی‌باشد، به محور تحریر الوسیلة درس گفته و کتاب نوشته شده است و بزرگانی مانند حضرات آیات فاضل لنکرانی و سبحانی بر کتاب الحج تحریر الوسیلة چندین جلد شرح نوشته‌اند.

یکی از شروح «کتاب الحج» تحریر الوسیلة که اخیراً انتشار یافته، کتاب «تقریر الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة» می‌باشد که حضرت آیت‌الله سید علی محقق داماد (حفظه‌الله) و پس از آنکه طی سالیانی مسائل حج را در جمع شاگردان خود تدریس کرده، مباحث مطرح شده را به قلم خود در چهار جلد نوشته است.

ایشان در این اثر ارزشمند پس از طرح مسائلی و تنقیح محل بحث و مطرح کردن اقوال و نظرات فقها و ذکر ادله مربوطه از آیات قرآن و احادیث معصومین (ع) و بررسی و موشکافی آن‌ها، به ابراز نظر و اظهار رأی پرداخته است.

امید که درخت فقه در حوزه‌های علمیه شیعه روز به روز بالنده‌تر و پر برگ و بارتر گردد و مسلمانان با عمل به احکام شرع، به اسرار و حقایق و معارف اسلام نائل شوند و با جمع میان ظاهر و باطن و شعائر و معارف از افراط شعائر محوری و غفلت از حقایق و معارف دین مصون باشند و نیز از تفریط و بی‌توجهی به شعائر که تعظیم شعائر «من تقوی القلوب» معرفی شده، محفوظ باشند و در جان و جامعه خود شاهد شعائر و معارف اسلام باشند که دین‌داری متوازن همین است.



# تالیفات آیت‌الله سید علی محقق داماد

از شاگردان برجسته آیت‌الله محقق داماد، یعنی آیت‌الله سید ابوالفضل میر محمدی می‌باشد.

و اما این تقریر جدید انتشار و قدیم‌الکتابه، یعنی «رشحات الاصول» به قلم فرزند فاضل حضرت آیت‌الله محقق داماد (قدس سره)، یعنی حضرت آیت‌الله سید علی محقق داماد (حفظه‌الله) است. مقرر محترم چنانکه خود در مقدمه دو صفحه‌ای این اثر نوشته است، از سال ۱۳۸۱ ق، مطابق با ۱۳۴۱ ش، توفیق داشته در درس والد معظم خود شرکت کند و در دوره چهارم و پنجم تدریس خارج اصول پدرشان مرکباً یک دوره کامل درس‌های ایشان را حاضر باشند و درک کنند؛ چرا که از مبحث «تنبیهات مفهوم شرط» از دوره چهارم تا پایان دوره شرکت می‌کرد و در دوره پنجم نیز از اول تا به آخرین روز تدریس که بهمن ماه ۱۳۴۷ بود و درس استاد اتفاقاً به مبحث «مفاهیم» رسیده بود، توفیق استفاده از محضرشان را داشته است.

جناب مقرر مکرم بسیار مجدانه در درس‌ها حاضر می‌شد و بدون سستی و تعطیل کردن درس، پیگیر مباحث بود و به تقریر و کتابت آن‌ها اقدام می‌کرد. تنها سفری ضروری یا مریضی می‌توانست او را از شرکت در درس پدر باز بدارد.

در مقدمه مقرر آمده که همان آغاز شرکت دروس، مبحث مفاهیم را از آنجا که شرکت کرده بودم، تا به آخر نوشتم و تقدیم پدر کردم و ایشان جز تغییر اندکی در بعضی از کلمات، تغییر و تصرف دیگری در آن نکردند.

نکته لازم‌الذکر در پایان اینکه آنچه در این دو جلد «رشحات الاصول» آمده تقریرات مباحث و مطالب و نظرات استاد معظم جناب مقرر گرامی است و تنها همان اندک موارد و مواضعی که بیماری یا سفر ضروری مانع حضور در کلاس می‌شد با جایگزین کردن از کتاب «تقریر الاصول» جدید الولادة جناب مقرر ترمیم و تکمیل شده است.

باشد که اساتید و فضلاء و عموم فقه‌پژوهان و مشتغلین دروس اجتهادی در عرصه فقه و اصول برای دریافت و اطلاع از نظرات یکی از اساتید بزرگ حوزه علمیه قم در قرن اخیر از «رشحات الاصول» بهره‌های وافیه و برکات کافی ببرند.

مجلداتی در بردارنده مسائل کتاب الحج، کتاب الخمس و بخشی از مباحث کتاب الصلاة، چنانکه بعضی از مباحث کتاب الصلاة به قلم مرحوم آیت‌الله محمد مؤمن هم انتشار یافته است.

حضرت آیت‌الله محقق داماد در سال‌های تدریس درس خارج، چهار دوره کامل خارج اصول را تدریس کرد و دوره پنجم را شروع کرده بود که وقتی درس به مبحث «مفاهیم» رسید، دعوت حق را لبیک گفت.

علی‌القاعده باید تعدادی از فضلاء بر جسته‌ای که در آن دوره هاشرکت می‌کردند، مباحث استاد را نوشته باشند، ولی تاکنون اندکی از آن‌ها منتشر شده است.

در سال ۱۳۸۲ شمسی عالم مجاهد آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری اصفهانی (رحمة الله علیه) تقریرات خود از دوره اول تدریس خارج اصول آیت‌الله محقق داماد را در سه جلد منتشر کرد.

اما با همت محقق مخلص جناب حجت الاسلام و المسلمین رضا مختاری مدیر موسسه تراث الشیعة و با همیاری جناب حجت الاسلام احمد محسنی ترکیبی از تقریرات دوره چهارم و پنجم تدریس خارج اصول ایشان با عنوان «رشحات الاصول» به قلم آیت‌الله سید علی محقق داماد در دو جلد منتشر شده است.

جلد اول در ۶۸۳ صفحه که علاوه بر در برداشتن تمام مباحث الفاظ دانش اصول فقه، مباحث «امارات معتبره» و بخشی از مباحث اصول عملیه، یعنی تا تنبیهات چهارم اصالة البرائة را در بر دارد.

جلد دوم با ۶۶۸ صفحه از مبحث «تخیر» از اصول عملیه آغاز می‌شود و مبحث اشتغال، قاعده لاضرر، مبحث استصحاب، مبحث تعادل و ترجیح و مبحث اجتهاد و تقلید را در بردارد.

از صفحه ۵۹۵ جلد دوم رشحات الاصول در حجمی بیش از ۶۵ صفحه «رساله» ای جداگانه در «قاعده لاضرر» به صورت ضمیمه آمده است. قاعده لاضرر که در بخش پایانی جلد دوم و به مثابه ضمیمه آمده جدای از آنکه در متن تقریرات آمده است، به قلم یکی



حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید طه هاشمی، پزشک، پژوهشگر و نماینده دوره پنجم مجلس شورای اسلامی و سفیر کنونی جمهوری اسلامی ایران در واتیکان و از نخستین گروه از شاگردان آیت الله سید علی محقق داماد است.

وی معاون فرهنگی و دانشجویی دانشگاه آزاد اسلامی، جانشین رئیس شورای عالی ارتباطات و اطلاع رسانی دانشگاه آزاد اسلامی، رئیس پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری نیز بوده است.



### ارج نامه هشتاد سالگی حضرت آیت الله سید علی محقق داماد

سید طه هاشمی:

## فکر مدیریتی ایشان تأثیر گذار است

در گعده‌هایی که معمولاً در بعضی روزها در محضر ایشان تشکیل می‌شد کاملاً مشخص است که ایشان از یک عقبه علمی و اطلاعات وسیع حوزه‌ای و اساتید بزرگوار که آنها را به او منتقل کرده است برخوردار است.

**اگر ممکن است در ارتباط با شیوه تدریس آیت الله محقق داماد و برخوردشان با طلاب و ویژگی درس ایشان در جذب طلاب و تفاوت آن با درس سایر افراد توضیح دهید؟**

باید عرض کنم ویژگی درس ایشان علاوه بر عمق، منظم درس دادن و تدوین قبلی مطالب و متن درس است. دسته‌بندی و نظم در چینش موضوعات و طرح مسائل مورد نظر از ویژگی‌های درس ایشان است. من که در دانشگاه تحصیل کرده بودم این گونه نظم در چینش مباحث برایم جاذبه داشت. من در سال ۶۸ بعد از آنکه از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شدم همزمان با اتمام سطح به قم آمدم. در مشورتی که با مقام معظم رهبری داشتم بنا به توصیه ایشان به قم آمدم تا هم به کار طبابت بپردازم و هم به کار حوزوی خود ادامه دهم. در آن زمان من از چند جهت به سمت شخصیت بزرگ ایشان هدایت شدم و از محضر مبارکشان استفاده کردم. اولاً نقش مؤثر مدیریتی ایشان در همان موقع در حوزه زبانزد بود. با وجودی که تشکیلات مدیریتی ساده و کوچکی بود اما فکر مدیریتی ایشان بزرگ و تأثیرگذار بود. من که از تهران و از حزب جمهوری اسلامی با تدبیر و مدیریت آیت الله شهید دکتر بهشتی آشنا بودم احساس

ویژگی‌های بیشتری بردم. از ویژگی‌های بارز ایشان قلب مهربان و رؤوف در عین صلابت در دفاع از کبان و اساس حوزه و فقه و فقهت است: همان کبان علمی و معنوی حوزه. سادگی و بی تکلف بودن و وقار و عظمت از این مرد بزرگ جاری است. هر کس در همان برخورد اولیه یا در برخورد های اولیه می‌تواند به این مراتب اخلاقی و سجایای مورد توجه پی ببرد.

**به نظر جنابعالی آیت الله محقق داماد پرورش یافته چه مکتبی هستند؟**

آیت الله محقق داماد پرورش یافته مکتب فکری و پرورش یافته مکتبی هستند که مؤسس حوزه علمیه پدر بزرگ عزیزشان آیت الله شیخ عبدالکریم حائری آن را پایه‌گذاری کردند. پس از نظر نحله فکری و گرایش در چنین مکتبی نوه مؤسس حوزه بودند. البته تا جایی که من اطلاع دارم مستقیماً در کلاس درس مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری شرکت نداشتند ولی از محضر آیت الله شیخ مرتضی حائری، فرزند بزرگ مؤسس حوزه و همچنین از محضر پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله سید محمد محقق و سایر اعظام حوزه که از نظر فکری و تنظیم مناسبات حوزه‌ای از سرچشمه فضائل و ابتکارات و حرکت عظیم آیت الله شیخ عبدالکریم سیراب شده‌اند بهره برده است و از اساتید بسیار عمیقی استفاده کرده است و چون هوش سرشار و ذکاوت بالایی دارند که هر فردی با اولین برخورد می‌تواند این فراست و تیزهوشی را در او ببیند؛ بدیهی است توانسته است از این همه دریای علوم توشه فراوانی بردارد، حتی در محاورت عادی یا

**بحث ما درباره شخصیت حضرت آیت الله سید علی محقق داماد است. لطفاً در ابتداء به توصیف ابعاد شخصیت علمی و اخلاقی این شخصیت بزرگ حوزه بپردازید.**

به نظر من شخصیت ایشان فراهم آمده از مجموعه‌ای خصلت‌های نیکوست که از اساتید خود گرفته‌اند. ایشان از محضر اساتیدی چون آیات عظام مشکینی، جوادی آملی، موسوی اردبیلی، مکارم شیرازی، سبحانی، منتظری و بهشتی و در درس خارج از محضر اساتید بزرگی چون آیت الله شیخ مرتضی حائری، مرحوم پدر بزرگوارشان آیت الله سید محمد محقق، آیت الله بروجرودی و شخصیت‌های بزرگ دیگری استفاده کردند. در بین این بزرگان شخصیت‌هایی دارای ویژگی‌های خاص و بعضاً منحصر به فرد بودند مثلاً اساتیدی که جنبه اخلاقی آنها غلبه داشته یا اساتیدی که در نظم و چینش موضوعات و در تدریس مطالب سرآمد بودند. شخصیت‌هایی که مبانی تدریس خود را با استدلال عقلی و استحکام در بیان استوار کرده بودند یا اساتیدی که نسبت به ارائه فقه مورد نیاز و مبتلا به جامعه یا بهتر است بگویم فقه اجتماعی ید طولائی داشتند یا افرادی مثل شهید بزرگوار شهید آیت الله بهشتی که علاوه بر ظرفیت‌های عظیم علمی نگاه مدیریتی و تدبیر امور را به شاگردان خود منتقل می‌کردند.

من مجموعه این ویژگی‌ها، صفات و خصلت‌ها را در استاد گرانقدر حضرت آیت الله سید علی آقای محقق داماد یافته‌م و هر چه با او بیشتر آشنا شدم به این مراتب و

می‌کردم خصلت‌های مدیریتی و تدبیر امور این دو بزرگوار به هم نزدیک بوده است. بعدها متوجه شدم آیت‌الله محقق داماد شاگرد آیت‌الله بهشتی هم بودند. من می‌خواستم کار پزشکی کنم. ایشان از معدود شخصیت‌هایی بودند که در حوزه به مسائل اجتماعی، کار و امور پزشکی توجه داشتند. از معدود شخصیت‌ها در این سطح بودند. بیمارستان ولی عصر که با یک مدیریتی قوی و جامع پایه‌گذاری شده و ساخته شده بود و تجهیزات مدرن و به روز که می‌توانم بگویم در آن زمان از بعضی جهات بی‌نظیر و منحصر به فرد بود برای قم آورده بودند. من به خاطر حرفه پزشکی این امور برایم مهم بود متوجه شدم با تدبیر ایشان این همه امکانات پزشکی مدرن در بیمارستان ولی عصر (عج) مهیا شده است. من هم افتخار داشتم مدتی در همین بیمارستان مریض می‌دیدم و خدمت می‌کردم. حضور فعال ایشان در مسائل اجتماعی مثل شهرک‌سازی برای اسکان طلاب و جهات بسیار دیگری برای یک فردی مثل من که از دانشگاه به حوزه آمده بودم طبیعی بود چنین شخصیت، مدیر برجسته و عالم برجسته دینی مرا جذب کند. تقریباً هم‌زمان با تشکیل مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی و حضور ایشان به عنوان رئیس هیئت امنای این مرکز که بنده نیز مدیر این مرکز بودم روز به روز بر ارادت و افتخار آشنایی من نسبت به ایشان افزوده شد. البته من در دانشگاه تهران با آیت‌الله محفوظی آشنا بودم. ایشان نماینده آیت‌الله منتظری در دانشگاه تهران بودند و من خدمت ایشان تلمذ می‌کردم. من مکاسب محرمة و بیع را به ترتیب از محضر آیت‌الله محامی و آیت‌الله محفوظی استفاده کردم و به درس خارج فقه حضرت آیت‌الله محقق داماد با توجه به ویژگی‌هایی که گفتم هدایت شدم و این هدایت مبارکی بود. البته من از اساتید بزرگی مثل حضرات آیات شیخ جواد تبریزی، مکارم شیرازی، سید کاظم حائری، فاضل لنکرانی، و بهجت و آقایان دیگری که نام آنها در ذهنم نمانده است - به دلیل آنکه در یک شرایط خاصی و با تنگی فرصت وقت فی‌البداهه این مطالب را برای شما عرض می‌کنم - استفاده می‌کردم اما درس آیت‌الله محقق از این جهت اقل‌کننده بود که هم عمیق بود و هم منظم و با برنامه و هر دور می‌شد از محضر ایشان استفاده کرد. من دسته‌بندی و نظم در چینه مطالب و موضوعات و طرح مسائل و نگاه اجتماعی و فقهی به مسائل اجتماع که بسیار مبتلا به جامعه بود و عمق در مباحث را در درس ایشان یافتم.

### به نظر جناب عالی شخصیت آیت‌الله محقق داماد اصولی است یا فقهی؟

قاعدتا پاسخ من کوتاه است زیرا خودم را در حد و اندازه ایشان نمی‌بینم که بخواهم خیلی به دیدگاه‌های علمی استاد معظم بپردازم. اما به نظر من ایشان یک فقیه برجسته و عمیق هستند و هم یک شخصیت اصولی. پیشینه ایشان و مشرب فکری او در کنار حافظه قوی و هوش سرشار و طرح مباحثی که داشتند در درس فقه ایشان می‌توانستیم به روشنی این جامعیت را در او ببینیم. البته در کنار فحول و شخصیت‌های برجسته و بزرگ علمی که در کلاس درس ایشان شرکت می‌کردند من شاگرد کوچکی و کمترین ایشان هستم. باید مراتب علمی، دقت علمی ایشان و عمق نگاه و دریایی بیکران فقه این متفکر عظیم الشان را از شاگردان مهمتر او که امروز خود از عالمان و صاحبان سبک و فکر علمی در

فقه و اصول هستند سؤال بفرمایید. شرح و بسط این سؤال بماند برای آن بزرگان. شما لطف داشتید که مرا در زمره شاگردان ایشان به مصاحبه فراخواندید. حرف‌ها و تبیین من فقط پای ملخی است تحفه مور در برابر بزرگی و عظمت این شخصیت عزیز به قول سعدی:

عیبم مکن و بدار معذور

پای ملخی است تحفه مور

### لطفاً شرح کوتاهی از دوران تحصیل و دانش‌اندوزی آیت‌الله محقق داماد داشته باشید، از مدرسان و استادانی نام ببرید که از محضرشان استفاده بردند و دوران سطح و خارج در حوزه درسی آنان شرکت داشتند.

تا جایی که اطلاع دارم درس خارج فقه را نزد آیت‌الله شیخ مرتضی حائری و درس خارج اصول را نزد مرحوم پدر بزرگوارشان آیت‌الله سیدمحمد محقق داماد شرکت کردند. البته از درس آیات دیگر مثل آیت‌الله بروجردی و سایر اساتید استفاده کردند ولی ظاهراً درس آیت‌الله بروجردی و درس پدر بزرگوار را تقریر کردند. همان طور که گفتم ایشان یک فقیه برجسته و عمیق و یک اصولی میرز و صاحب نظر هستند. برای توضیحات بیشتر من باید به یادداشت‌های خودم توجه کنم تا عمیقتر به سؤال شما پاسخ دهم.

### از خاطرات شیرین خود با این شخصیت بزرگ حوزه بر ایمان بگویید.

طبیعی است که هر شاگردی دریایی از خاطرات از استاد خود دارد، به خصوص که من هم در درس ایشان شرکت می‌کردم. البته مدت طولانی نبود و این افتخار را نداشتم ولی به همان اندازه کفایت می‌کرد که خاطرات زیادی داشته باشم و هم در زیر مجموعه مرکز تحقیقات که ایشان رئیس هیئت امنای مرکز تحقیقات کامپیوتری بودند من خاطراتی دارم، البته در این فرصت نمی‌توانم به آنها بپردازم. باید در فرصت مناسبتری به آن بپردازم.

اما ایشان یک شخصیتی بودند و هستند که عنایت ویژه‌ای به شاگردان، مراجعین و طلاب خود دارند. در مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی که زیر نظر مقام معظم رهبری اداره می‌شود بزرگانی در هیئت امنای این مرکز بودند مثل حضرت ایشان که رئیس هیئت امنای بودند، مرحوم آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی، مرحوم آیت‌الله سید حسن طاهری و بزرگان دیگری از اساتید بزرگ حوزه. ایشان به دلیل احاطه به مسائل مختلف اجتماعی و درک عمیق از نیازهای جامعه و ضرورت استفاده از ابزار و امکانات جدید در حوزه در اداره هیئت امنای مرکز نقش تأثیرگذاری داشتند. در آن زمان با توجه به سلیقه‌های خاصی که در حوزه بود و الان نیز ممکن است باشد معمولاً با ورود مظاهر دنیای مدرن از قدیم تا این اواخر مخالفت می‌شد و در مقابل یادگیری آن نیز مقاومت می‌شد. حضور ایشان با این شخصیت علمی و آن خاستگاه و سابقه و آن انتصاب به مؤسس حوزه در رأس هیئت امنای کمک بزرگی برای شکستن این سد بود و به نظر من انتخاب ایشان به عنوان هیئت امنای سوی مقام معظم رهبری یک ابتکار جالب برای همین امر مهم بود. من در این رابطه خاطرات زیادی دارم.

پیش از آنکه به قم بیایم تحقیقی کرده بودم در رابطه با زندگی مرحوم میرزای نائینی که چاپ شد. در موارد

متعددی با توجه به تسلط و احاطه ایشان به مباحث تاریخی و مسائل مختلف دیگر از ایشان سؤال می‌کردم. آیت‌الله سید علی محقق داماد دیدگاه جالبی داشتند و می‌شد خیلی استفاده کرد. یادم هست وقتی من با استفاده از این موضوع کتابی که درباره آیت‌الله میرزای نائینی نوشته بودم راجع به نگاه و نظر مؤسس حوزه سؤال کردم در زمانه‌ای که مبارزات مردم شکل ویژه‌ای به خودش گرفته بود و هم‌زمان حوزه علمیه تأسیس می‌شد در نجف اتفاقاتی در حوزه عراق افتاده بود، بحث مشروطیت و سلطنت و حکومت جزء مباحث زنده و فعال بوده و بسیاری از علما درگیر موضوع بودند و به خصوص بحث مشروطه مشروعه از نکاتی بود که آن زمان حوزه‌ها به خصوص حوزه علمیه نجف و حوزه عراق را تحت تأثیر قرار داده بود. من از آیت‌الله محقق داماد سؤال کردم راجع به اینکه نگاه مؤسس حوزه نسبت به مسائل سیاسی در آن زمان چگونه بوده است؟ یادم هست آیت‌الله سیدعلی محقق داماد اشاره فرمودند: مرحوم آیت‌الله نائینی ظاهراً در مقطعی به صورت تبعید یا سفری که داشته در زمان مرحوم شیخ عبدالکریم به قم آمدند. مرحوم شیخ عبدالکریم با مرحوم نائینی از اینکه حکومت مشروطه باشد و شاه فقط سلطنت کند و اداره امور در دست مردم باشد هم نظر بودند و دیدگاه‌های مرحوم نائینی مورد تأیید آیت‌الله شیخ عبدالکریم بوده است. البته آیت‌الله شیخ عبدالکریم شاید به همان دلیلی که می‌خواست حوزه را تشکیل و حفظ کند و پایه و مبنای اساسی آن را بگذارد خیلی رو و صریح به مباحث سیاسی برای جلوگیری از عوارضی که ممکن است متوجه حوزه شود وارد نمی‌شدند. اما برای من مهم بود که نگاه ایشان این بوده که سلطنت باید به صورت مشروطه باشد و مردم در اداره امور نقش داشته باشد. خاطرات دیگری نیز دارم که بماند در فرصت و زمان دیگری ان شاء الله.

### لطفاً مروری بر فعالیت‌ها و خدمات ارزشمند آیت‌الله محقق داماد در عرصه‌های مختلف داشته باشید.

مختصر بگویم ایشان در حوزه مدیریت کردند و این ویژگی بارز ایشان در ارتباط با مدیریت بود. طبیعی است یک شخصیتی که پدر بزرگش مؤسس حوزه بوده و آن نبوغ به او ارث رسیده و از سویی تعهدی به حفظ حوزه دارد قاعدتاً وقتی در جایگاه مدیریتی حوزه قرار می‌گیرد می‌تواند برای اعتلا و توسعه حوزه از نظر محتوایی بسیار تأثیرگذار باشد.

آیت‌الله محقق داماد کارهای عام‌المنفعه و اجتماعی زیادی کردند که از همین خاستگاه نشأت می‌گیرد. از ساخت مسکن برای طلاب تا ساخت بیمارستان و صندوق قرض الحسنه و خیلی کارهای دیگر. همه آن چیزهایی که در آن زمان به خصوص مورد ابتلا و مورد مراجعه طلاب و ضروری بوده که حوزه به آن فکر کند ایشان فکر کرده و طراحی کرده و ایجاد شده بود. همانطور که بیان کردم نقش مؤثر آیت‌الله محقق داماد در هیئت امنای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی ایشان را یک شخصیت بی‌بدیل در حوزه ساخته بود که امیدواریم خداوند بر طول عمر ایشان بیفزاید و سلامتی و توانمندی برای ادامه مسیری که در پیش رو دارند عنایت کند، سایه ایشان مستدام باشد و طلاب بتوانند سال‌های سال از این وجود مبارک بهره ببرند.

## ایشان نماینده اصیل مکتب قم است

✿ شناخت عرفی ایشان بسیار ممتاز است  
✿ اعتقاد دارند حوزه نباید خودش را مصرف و خرج هر کاری کند



حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی پور محمدی مدرس حوزه و دانشگاه، عضو هیات علمی دانشگاه علامه در بخش فلسفه از سال ۹۰ تا ۹۵ و از شاگردان دوره کامل خارج اصول آیت الله محقق داماد است. ایشان پس از سالها تدریس سطوح عالی حوزه، دوسال است که درس خارج را شروع کرده است.

را خلاصه کنیم باید بگوییم ایشان از جهت علمی و از جهت سلوک وارث اصیل مکتب قم هستند.

**کیفیت تدریس حضرت آیت الله محقق داماد در کلاس درس چگونه بود؟**

ایشان بیان بسیار عالی دارند. درس راقبلامی نوشتند و از روی نوشته خودشان نگاه و القا می کردند. البته مقداری خلاصه گو بودند و کلاس درسشان شاید به شکل عمومی برای مبتدیان درس خارج سنگین بود. در تقریر اصول نظریه صاحب کفایه، مرحوم نائینی و آقا ضیاء و کسان دیگر را مطرح و آن را نقد می کنند، نظرات دیگری که در این زمینه وجود دارد را بررسی و نتیجه گیری می کنند. اما اینها با ایجاز همراه است. ما اصلاً در تدریس ایشان تطویل غیر موجه نمی بینیم. به شکل ایجاز مطالب را مطرح می کنند و به همان نحو نتیجه گیری می کنند. بیانی بسیار رسا و روحیه ای شاگرد پرور دارند. در طول این سالیان شاگردان خاص و مبرزی داشتند. بسیاری از بزرگان در مکاسب زمانی که سطح عالی می گفتند و هم در دوره های مختلف درس خارج شاگرد ایشان بودند. باید بگوییم کلاس درس ایشان واقعا اثر گذار است و فضلا باید به کلاس درس ایشان بروند یعنی برای فضلا بسیار قابل استفاده است. کسانی که می خواهند در کلاس درس ایشان شرکت کنند باید درس خارج را رفته و دیده باشند و برای مطالعات تکمیلی در کلاس درس ایشان شرکت کنند. کسانی که می خواهند نظریات تکمیلی ببینند یا مطالعات خود را کامل کنند باید در کلاس درس ایشان شرکت کنند. نگاه عرف شناسی فوق العاده ای دارند. تطبیقات عرفی بسیاری دارند که باید به کتاب فقه و کتاب اصول ایشان نگاه کرد که چه شناخت عمیقی

تحقیقات را مطالعه و بررسی کردند، اما در نهایت آنچه که در نتیجه بحث کاربرد دارد و تأثیر گذار است آن را اتخاذ و درباره آن تفصیل دادند. انصافاً کتاب تقریر اصول ایشان بسیار دیدنی است و یکی از آثار اصولی بسیار ممتاز مکتب قم محسوب می شود. از جهت فقهی کتاب های ایشان که منتشر شده و هم کلاس درس ایشان نشانگر آن است که به تحقیقات اصولی و توجهات روایی و نکاتی که در فقه وجود دارد توجه دارند.

اما از جهت رفتاری ایشان در بعد رفتاری نماینده اصیل مکتب قم هستند. دوری از حاشیه های علمایی از بارزترین ویژگی های این شخصیت بزرگ است. البته من خیلی این ویژگی را تفصیل نمی دهم. کسانی که متعلق به مکتب قم هستند مثل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم همان منش را داشتند، بسیار متعبد و بسیار کم هزینه بودند. دفتر و بیت کاملاً سنتی و معمولی ساده دارند اما از آن طرف به کارهای خیریه و عام المنفعه می پردازند. امتیاز فوق العاده و برجسته ای که ایشان دارند تحاشی از رساله و مرجعیت است. اگر در یک دوره ای کسی نبود حتماً ایشان پیش قدم می شدند چون به هیچ وجه از وظیفه فرار نمی کنند اما می فرمایند در این دوران کسانی هستند که شایستگی این مسئله را دارند. بر این اساس از مسئله مرجعیت امتناع کردند. البته درخواست های بسیاری از ایشان شد و شایستگی و لیاقت این مسئله را داشتند و دارند اما از این مسئله پرهیز و اجتناب داشتند. مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری فرزند حاج شیخ نیز چنین بودند، علمیت ایشان کاملاً ثابت شده است اما از این مسئله پرهیز داشتند. اگر بخواهم این بخش

**در ابتدا به مهمترین ویژگی های علمی استاد بزرگوارتان حضرت آیت الله محقق داماد بپردازید.**

من از اقدام بسیار شایسته و بجای شما در مورد یک شخصیت اصیل حوزه که شاید بتوان از ایشان به عنوان فرزند اصیل حوزه هم سبباً و هم نسباً و هم علماً و هم وراثتاً تعبیر کرد تشکر و قدردانی می کنم. آیت الله سید علی محقق داماد استاد بزرگوار ما از نظر علمی یعنی در فقه و اصول نماینده برجسته مکتب قم هستند و از نظر رفتاری هم نماینده مکتب قم هستند. در جهت علمی می توان به آخرین کتاب ایشان «تقریر الاصول» ارجاع داد. ایشان یک دوره اصول نوشتند و آن را تدریس کردند، این تقریر مکتوب و نوشته خودشان است، یعنی تقریری نیست که کسی برایشان نوشته باشد، بلکه کتابت خودشان است. مثل مرحوم جدشان حاج شیخ عبدالکریم حائری که «درر» کتابت خودشان است، کتاب «تقریر الاصول» کتابت خود ایشان است. ایشان به تمام مباحث اصولی متأخر اشاره دارند یعنی اگر مرحوم حاج شیخ در کتاب «درر» به صاحب کفایه و گذشتگان اشاره داشتند، جناب استاد محقق داماد به آقای خوبی و نائینی اشاره دارند. نکته جالب آن است که به کتاب و تحقیقات اصولی مرحوم آیت الله سید محمد روحانی در «منتقی الاصول»، هم اشاره و توجه دارند که آن را یا تأیید یا نقد می کنند، یعنی ایشان در این کتاب به آخرین تحقیقات اصولی توجه دارد اما انتخابگر است و طبق مکتب قم قائل به تفصیل نیست، به همه اشاره و توجه دارد اما در عین حال یک نگاه کاربردی به اصول دارد. درباره هر بحثی که در مسئله اثر گذار است بحث کردند، همه

از عرف دارند. شناخت عرفی ایشان بسیار ممتاز است و از طرف دیگر قابل استفاده برای کسانی است که نگاه امروزی به اصول دارند و می خواهند این اصول را با نگاهی معاصر بازخوانی کنند.

### ویژگی عرف حضرت آیت الله محقق داماد در مقایسه با اقران در حوزه اندیشه عرفی چیست؟

نکته ای که وجود دارد این است که عرف کجا به کار می آید؟ وقتی تعیین یا تشخیص موضوع می شود. ایشان در مسائلی که نیازمند تشخیص موضوع است یا تشخیص موضوع کار فقیه است عرف را کاملاً خوب می شناسد. در اصول، در ظواهر، در ظهورات که ظهور عرفی را از آنجا برداشت کنند چون شناخت عرفی بسیار خوبی دارند برداشت عمیق و دقیق تری می توانستند از اقران خودشان ارائه کنند و اینها باعث امتیاز در سشان است.

### آیا ایشان در کلاس درس به طلاب میدان گفتگومی دادند؟

خیلی. اگر ببینند کسی واقعا اشکال دارد و جدی است با او همراهی می کنند. ویژگی و خصلت دیگری را از مرحوم پدرشان به ارث بردند که بسیار حاضر جواب هستند و تیکه های خوبی به کسانی که سؤالات بی مورد می کنند می اندازند. معمولاً یکی از مستشکلین درس ایشان در سال های متمادی حاج حسن آقای خمینی بودند که به ایشان فوق العاده توجه داشتند و ایشان را ارجاع می دادند. غیر از درس عمومی که داشتند برای رفع سؤال یا برای تطبیقات بیشتر یک درس خصوصی داشتند که حاج حسن آقا محور بودند و من و چند نفر از دوستان سال های در کلاس خصوصی ایشان شرکت می کردیم. روحیه شاگردپوری ایشان فوق العاده بود و درس ایشان به شکلی بود که اگر کسی در کلاس درس شرکت می کرد برای فهم بهتر مجبور بود دوباره به منابع مراجعه کند. وقتی در کلاس درس شرکت می کردیم می دانستیم امروز چه مباحثی ارائه می شود بنابراین مطالعه می کردیم، اما بعد از درس با تطبیقات و جهت دهی ایشان به منابع مراجعه می کردیم تا ببینیم چه برداشت دقیقتری از همان بحث کردند. اگر کسی تقریر اصول را بخواند حتما گفته های من برایش مستند می شود.

### حضرت آیت الله محقق داماد در کلاس درس استاد محور بودند یا شاگرد محور؟

ترکیب اینها بودند. روش بحث، انتخاب موضوع و سیر بحث در کتب اصول با خودشان بود، اما وقتی می دیدند شاگرد جایی احتیاج به تفصیل بیشتر و توجه بیشتر دارد یا اگر سؤال مهمی می دیدند چند روزی به سؤالات می پرداختند. ذهن فوق العاده نقاد و تیزی داشتند. کسانی که در کلاس درس ایشان شرکت کردند یا بزرگانی که با او هم بحث بودند همه به ذهن فوق العاده و تیزبین ایشان اذعان دارند که در بحث ها واقعا مشهود است.

### حضرت آیت الله محقق داماد به حوزه، تمامیت حوزه و جایگاه حوزه در حال و آینده چه نگاهی دارند؟

اعتقاد اصیل به حوزه دارند و معتقد هستند که اگر حوزه و حوزوی ها کار اصیل خودشان را انجام دهند و علمی داشته باشند که بتوانند آن را با مقتضیات

روز تطبیق دهند گره زندگی ها و گره مسائلی را که گریبانگیر شده است باز می کنند. به طور خلاصه باید بگویم اعتقاد اصیل به حوزه دارند؛ اما یک حوزه همراه با مردم، فهم عرفی دار و نگاه تیزبین و به روز. در عین اینکه ایشان سنت را به خوبی می شناسند و به آن وفادار هستند اما از نگاه امروزی و نیازهای معاصر هم غافل نیستند و معتقد هستند اگر کسی فهیم باشد طبعاً مسائل و نیازهای معاصر را متوجه می شود. اعتقاد دارند حوزه و حوزوی باید ذهنش طوری تربیت شود که هم به سنت و روش سنتی خوب مسلط باشد و هم نیازها را بشناسد و در راهکارهای فقهی ایشان این مسئله مشهود است.

### در کلاس چقدر از مبانی حضرت امام استفاده می کردند؟

ایشان توجه داشتند. اما اینکه چقدر؟ تمام مباحث و مطالب امام را ملاحظه کرده بودند، با حس مثبت به مطالب امام نظر داشته و در بحث به آن توجه داشتند که در نتیجه گیری ایشان تأثیر داشت. کتاب تقریر الاصول شامل نوشته های ایشان در دورانی است که ما در کلاس درس ایشان شرکت می کردیم. من در ماه رمضان گذشته درباره کتاب تقریر الاصول از ایشان سؤال کردم، گفتند خط به خط آن را خودم نوشتم. عرض کردم آن را به عربی نوشتید؟ گفتند من تا به حال در فقه و اصول چیزی به فارسی ننوشتم. یعنی از ابتدا که نوشتند به عربی نوشتند و عربی بسیار خوب و تمیزی است. ایشان و حاج شیخ قبل از درس مباحث را می نوشتند و به نوشته خودشان توجه داشتند. به دلیل دقت بالا و تیزبینی که داشتند نتیجه گیری خوب و مرتبی نیز داشتند. این کتاب به قلم خودشان است، یعنی تقریر نیست که کس دیگری نوشته باشد. خود ایشان ابتداء و به زبان عربی نوشتند و لذا از دقت بالایی برخوردار است و مبنای در سشان همین نوشته ها بود.

### حضرت آیت الله محقق داماد جایگاه برجسته ای در حوزه دارند و می توان گفت در جاهایی هم ردیف مراجع هستند اما به چه دلیل به سمت مرجعیت نرفتند؟

ایشان معتقد بودند ما تا نهایت استعداد و توانایی باید تلاش علمی فوق العاده داشته باشیم و هر چقدر که می توانیم باید تلاش علمی کنیم. اما معتقد هستند وقتی که آقایان هستند دلیلی برای عرضه کردن وجود ندارد. همانطور که عرض کردم ایشان از جهت علمی در عداد آقایان بزرگ هستند اما این روحیه شخصی را دارند و نسبت به این مسئله بسیار تردید دارند.

### به نظر جناب عالی شخصیت آیت الله محقق داماد اصولی است یا فقهی؟

من بیشتر ایشان را شخصیت اصولی می دانم اما ایشان فقه ممتازی دارند. بعضی از دوستان فقه ایشان را جزء سرآمدان می دانند. کتاب حج ایشان که به تازگی منتشر شد ببینید در مسائل فقهی یک قدم به جلو است. من ایشان را بیشتر اصولی می بینم.

### چقدر از اصول در بیان مباحث فقهی استفاده می کردند؟

اولاً ایشان در اصول به این نکته توجه داشتند که چقدر باید به اصول بپردازند که در فقه اثر داشته باشد. ایشان بر اساس تربیت اصولی پدرشان از

اصول به مقداری که در فقه مورد نیاز است استفاده می کنند. وقتی که وارد فقه می شوند در فقه به قاعده اصولی توجه می کنند و آن را در حد نیاز مطرح می کنند. به همین خاطر ایشان در فهم روایت، فهم عرف و تنظیم قاعده به اصول مراجعه می کنند اما بسیار مختصر، چابک و کارگشا. به همین دلیل گاهی فقه ایشان سخت می شود؛ زیرا بزرگه های اصولی را در فقه می آورند و برای کسانی که در فقه به نگاه های ساده عادت دارند مقداری مشکل می شود.

### از دغدغه ها و نگرانی های آیت الله محقق داماد نسبت به حوزه و حوزویان و آینده حوزه بر ایمان بگویند؟

نسبت به علمیت حوزه و اینکه مثل سابق نیست همیشه نگران بودند. نکته دیگر اعتقاد داشتند حوزه به شکل سنتی بودنش باید حفظ شود و خودش را مصرف و خرج هر کاری نکند. اینها آسیب هایی است که به اعتقاد ایشان به حوزه وارد شده است. مثلاً معتقد بودند سازمان اداری حوزه، سازمان عریض و طویلی شده و شاید گاهی اوقات کارایی لازم را ندارد. البته بدون اطلاع این مطالب را بیان نمی کردند. ایشان یک دوره خودشان در شورای مدیریت بودند و در آن دوران به عنوان یک شخصیت اثرگذار مطرح بودند، با شناخت کامل و کافی این مطلب را می گفتند. در مسئله قضاوت چند دوره در دوره های مختلف تدریس داشتند و اول انقلاب در این امور و مسائل دخالت داشتند. حتی نسبت به قضاتی که از حوزه رفتند خیلی احساس نگرانی می کردند. می گفتند قضاتی که از حوزه رفتند باید از نظر علمی خیلی بالاتر باشند.

### اگر نکته ای باقی مانده است به عنوان حسن ختام بفرمایید.

من مجدداً تأکید می کنم ایشان وارث اصیل حوزه هستند. اگر بخواهیم الگویی برای طلبه های جوان معرفی کنیم شخصیتی مثل ایشان واقعا فوق العاده هستند. تلاش علمی در حد اعلا دارند، عمری زحمت علمی کشیدند و از طرف دیگر احتیاط، تقوا و پرهیز در حد اعلا دارند. توسل به معصومین ایشان در حد اعلا است. تا چند ماه که توانایی بیشتری داشتند هر هفته به مشهد می رفتند. بعد از درس به مشهد می رفتند و جمعه ظهر برای مطالعه و کار خود را به قم می رساندند. در توسل به اهل بیت و معصومین نمونه هستند. در خدمت به مردم و کارگشایی نمونه هستند. در امور مختلف استعداد ویژه دارند. معمار کارشناس بیمارستانی که ساختند خودشان هستند و امور تجاری بین بازاریان را به خوبی می شناسند.

### تأیید یا نقد شاگردان در حوزه توسط ایشان بر چه مبنایی است؟

آیت الله محقق داماد از جهت احتیاطی که داشتند هیچ کس را تأیید نمی کردند. در این مسئله به شدت احتیاط می کردند و نفوذناپذیر بودند. کسی نمی تواند با ایشان بحث کند و کسی قابلیت نفوذ در ایشان را ندارد. آیت الله محقق داماد پرهیز و تقوای بسیاری دارند. فقط یک نفر را تأیید کردند که البته نسبت به شایستگی و توانایی و شناخت واقعی آن نفر آگاهی کامل داشتند.

## امام جواد (ع) همانند پدر شان از طریق و کلا با شیعیان ارتباط داشتند



حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی رفیع پور پژوهشگر، نویسنده و مدرس خارج فقه حوزه علمیه قم، در این مصاحبه ضمن اشاره به برخی فرازهای زندگانی امام جواد (ع)، به برخی شبهات پیرامون زندگانی آن حضرت و نیز روایتی از آن بزرگوار اشاره نمود.

### ابتدا مروری اجمالی بر زندگانی امام جواد (ع) می فرمایید؟

ضمن تقدیر و تشکر از فرصتی که برای بنده فراهم آوردید، در ابتدا چند کلمه‌ای در مورد حیات امام عرض می‌کنم. امام جواد اسم شریف‌شان «محمد» و کنیه‌شان «ابوجعفر» که گاهی هم «ابوجعفر ثانی» گفته می‌شود چون امام باقر هم ابوجعفر بودند و برای فرق گذاری میان این دو امام، گاهی به ایشان «ابوجعفر دوم» می‌گویند. لقب‌شان «تقی» و «جواد» است. ایشان در سال ۱۹۵ در مدینه به دنیا آمدند و ۲۵ سال زندگی کردند و در ۲۵ سالگی به شهادت رسیدند. مادر ایشان «سبیکه» است که از خاندان ماریه قبطیه-همسر پیامبر- بوده است. این طور که در برخی مصادر آمده است، هنگامی که پدرشان از دنیا رفتند، امام جواد تقریباً ۸ سال داشتند و به امامت رسیدند. حضرت امام جواد (سلام الله علیه) در دوران امامت‌شان با دو خلیفه عباسی هم عصر بودند: یکی مأمون عباسی و یکی هم معتصم عباسی؛ که هر دو خلیفه هم امام را به اجبار از مدینه به بغداد احضار می‌کنند تا حضرت را زیر نظر داشته باشند و تحت کنترل‌شان باشد و در آخر هم معتصم عباسی حضرت را شهید می‌کند. این یک توضیح خیلی کوتاهی بود در مورد حیات امام (علیه السلام).

### فارغ از بحث‌های رجال و درایه، از نظر عقلی و منطقی چگونه می‌توان معجزات منقول برای معصومین را پذیرفت؟

اصولاً بحث معجزه به معنای امر خلاف عقل نیست. معجزات اموری نیستند که محال باشند؛ یعنی چیزی که تحقق آن محال است، نمی‌شود محقق باشد و اگر نقلی هم بر خلاف آن دیده شود، باید ما توقف بکنیم. معجزه امری است که عادتاً انجام نمی‌شود و بشر چون علتش را نمی‌داند، تعجب می‌کند و شگفت زده می‌شود؛ مثلاً یک بیماری را که دانش پزشکی در آن

زمان یا در این زمان نمی‌تواند آن را علاج بکند، وقتی که امام یا پیغمبر دعا می‌کند و خدا شفا می‌دهد، این را می‌گویند «معجزه» شده است. خب شفا که چیز محالی نیست و این همه بیمارها شفا پیدا می‌کنند؛ منتهی ما یک سری علت‌های طبیعی را می‌شناسیم که این تحولات را در بدن به وجود می‌آورد و باعث شفا می‌شود و یک سری علت‌ها هم علت‌های معنوی و ناپیدایی هستند که ما آن‌ها را بلد نیستیم و پیامبران ما آن‌ها را بلد هستند؛ مثلاً می‌گویند این ذکر را که بخوانی، این درد کاهش پیدا می‌کند یا از بین می‌رود. بنابراین باید ما نسبت به معجزه درست صحبت کنیم که معجزه خلاف قانون علیت و علت و معلول نیست؛ بلکه یک علت ناشناخته‌ای را خدای متعال به آن ولی، پیامبر یا امام خودش گفته است که ما از آن اطلاع نداشتیم و او با استفاده از آن کاری می‌کند که ما باور کنیم که او متصل به مبدأ اعلی است و دعوی و مدعای درستی را دارد بیان می‌کند.

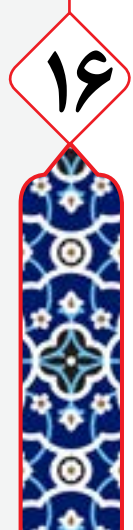
### در دین مسیحیت احتمالاً بلوغ در تصدی مناصب دینی شرط نباشد، لذا نبوت حضرت مسیح (س) در کودکی سوال برانگیز نیست؛ اما چرا با این که در اسلام بلوغ شرط لازم برای تصدی مناصب دینی است، برخی از ائمه (ع) مانند حضرت جواد (ع) قبل از بلوغ به امامت رسیدند؟

در دین یهودیت هم نبوت و پیامبر شدن یک طفل عجیب بوده است و برای همین هم با تعجب حضرت عیسی را به عنوان نبی و به عنوان کسی که خداوند به او حکم و نبوت داده است، تلقی کردند؛ ولی وقتی که در اولین معجزه اش در گهواره تکلم کرد و گفت «قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اَتَانِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ وَاَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (سوره مریم، آیات ۳۰-۳۲) یعنی من بنده خداوند هستم و مرا پیامبر قرار داده است؛ و مرا در هر جا که باشم، بابرکت قرار

داده است و تا زمانی که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش کرده است؛ و مرا نیکوکار نسبت به مادرم قرار داده و مرا زورگو و نافرمان قرار نداده است. وقتی این کلمات را گفت و مادر خودش را از ناپاک دامنی تبرئه کرد، عده‌ای به او توجه کردند و ایمان آوردند و از همان بود که نبوت حضرت عیسی کلید خورد تا جریانات بعدی. در روایات ما در چندین مورد نسبت به این مسئله حضرت عیسی (ع) تأکید کرده‌اند و بر اساس این امامت امام جواد (ع) را برای مردم جا انداخته‌اند. هم چنین در روایات متعددی به آیه ۱۲ سوره مریم اشاره شده است که خطاب به حضرت یحیی می‌فرماید «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا».

### آیا سبیه چهره بودن امام جواد (ع) در منابع معتبر تصریح شده است؟

همان طور که اشاره کردیم مادر امام جواد (علیه السلام) «سبیکه نوبیه» بوده است و نوبه یکی از بلاد سودان است و لذا حضرت جواد رنگ‌شان گندمگون و نسبت به امامان دیگر یک مقداری تیره بوده است و این مطلب در موسوعة التاریخ الاسلامی (جلد ۷، ص ۵۶۶) بیان شده است که رنگ حضرت «اسمر شدید السمرة» بوده است یعنی گندمگون بودند و این خب باعث شده بود که برخی از عموها و خاندان و فامیل و بستگان حضرت نسبت به این مولود تازه به دنیا آمده تشکیک بکنند و معاذ الله اظهار تردید بکنند که یک روایتی هم ما در کتاب شریف کافی داریم که مرحوم





# پاجواد الامم مدنی

شیخ انصاری در کتاب مکاسب به آن اشاره کرده اند. (مکاسب (۶ جلدی)، ج ۲، ص ۲). این روایت که در کافی هم هست (چاپ قدیم: جلد ۱، ص ۳۲۲ - چاپ جدید: جلد ۲، صفحه ۱۰۴)، خلاصه اش این است که به خاطر همین تشکیک و این حرف و حدیث‌ها که اسائه ادب و بی ادبی کردند، حضرت رضا را مجبور کردند که به قائف و قیافه تن بدهد.

«قیافه» همین تعیین نسب افراد بوده که در گذشته رایج بوده است و اسلام این را حجت نمی داند؛ منتهی در برخی موارد برای این که حرف و حدیث‌ها بخوابد و شری دفع بشود، ما هم در منابع شیعه این روایت را داریم و هم اهل سنت یک روایتی دارند و مشهور علما معتقد هستند که در موارد ضروری و برای این که حق پنهان نشود، اشکالی ندارد که قائف بیاید و نظر بدهد. علت این هم که اسلام قیافه را حجت نمی داند، این است که این‌ها بر اساس علم و یقین نیست و حدس و گمان آن افراد است که با نگاه کردن به دست و پای فرزند و پدر و مادر و نزدیکانش تشخیص می دادند که این بچه متعلق به چه کسی هست و بچه چه کسی نیست. اسلام این را حجت و معتبر نمی داند و برخی از علمای معاصر هم این روایت را رد کرده اند و قبول نکرده اند، ولی مشهور علما و معروف بین علمای شیعه و سنی همان جور که مرحوم علامه مجلسی در «مرآة العقول» فرموده اند، این است که این در موارد ضرورت و برای این که باطلی را رد بکنند و دهان افراد بسته شود، اشکالی ندارد.

خلاصه قائف آمد و تا یک نگاهی کرد، تصریح کرد که این بچه از آن حضرت رضا است و این تفاوت رنگ نمی تواند خدایی نکرده، مسئله ای باشد که نسب امام رازیر سوال ببرد. البته «سیاه بودن» چهره امام، تعبیر درستی نیست و در منابع تعبیر «اسمر شدید السمرة» آمده است که به معنای «گندمگون تیره» است.

## شیعیان در زمان آن بزرگوار چگونه با ایشان ارتباط برقرار می کردند؟

امام جواد علیه السلام همانند جدشان موسی بن جعفر و پدرشان حضرت رضا (سلام الله علیه) از طریق وکلا با شیعیان شان ارتباط داشتند و هم چنین در زمانی که حضرت رفت و آمدشان بازتر و آزاد تر بود و در مدینه رفت و آمدشان عمومی بود، عده ای از اصحاب از آن حضرت استفاده می کردند. اصولاً بر خلاف امیرالمومنین و امام باقر و امام صادق و حتی حضرت رضا (علیهم السلام) اما از حضرت جواد (سلام الله علیه)

که خیلی در مورد حرم سوال کرده اند که اگر محرم حیوانی را شکار کند، چه احکامی دارد؟ که حضرت این را تشقیق شقوق کردند که این شکار در جل بوده یا در حرم بوده، عالم بوده یا جاهل بوده، عمد بوده یا خطا بوده، صغیر بوده یا کبیر بوده؟! آن قدر این را تشقیق شقوق کردند که او حیرت کرد و بعد حضرت احکام هریک از آن شقوق را بیان کردند و موقعیت علمی شان جا افتاد.

## به عنوان حسن ختام روایتی را از آن امام معصوم بیان فرمایید.

روایتی را در پایان بحث از حضرت جواد الاثمه (علیه السلام) برای خوانندگان محترم نقل می کنیم که در کتاب تحف العقول آمده است که فرمودند: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» (تحف العقول، ۴۵۶) هر کس که به یک سخنران گوش می دهد، در واقع دارد او را می پرستد؛ اگر آن فرد حرف خدایی بزند (و مطالب صحیح و دین را بگوید)، شنونده خدا را عبادت کرده است و اگر آن ناطق و سخنران از لسان شیطان صحبت کند، گویا شیطان را عبادت کرده است. این روایت معنای عبادت را توسعه می دهد. عبادت یک معنای خاص دارد که نماز و روزه است و یک معنای عام دارد که توجه کردن به غیر خدا هم در یک معنایی عبادت است و اگر طرف، صحبت‌های خلاف می کند، انسان اصلاً نباید پای صحبت‌های چنین فردی بنشیند.

هم چنین از آن حضرت نقل شده است: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرَهُهُ كَأَنَّ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَأَنَّ كَمَنْ شَهِدَهُ» یعنی اگر کسی ماجرای را ببیند و دوست نداشته باشد، انگار که در آن شریک نیست و غایب از آن است و هر کس در ماجرای شرکت نداشته ولی راضی به آن بوده است، مثل کسی است که در آن ماجرا شرکت نداشته است. این اشاره به مسئله «نیت» است که اگر انسان نیتش با خوبی‌ها و خوب‌ها باشد، با آن‌ها خواهد بود و اگر نیتش بد باشد و با بدی‌ها عجین شده باشد، شریک در گناهان آن‌ها خواهد بود و در روایات و زیارات اهل بیت (علیهم السلام) به این مطلب تصریح شده که کسانی که نیت‌شان نصرت اهل بیت بوده است، پاداش همراهی با اهل بیت را می برند و کسانی که نیت‌شان شرکت در جرم و جنایت بوده است، در آن جنایاتی که دیگران انجام داده اند، سهیم هستند.

روایات زیادی نداریم؛ چون امام جواد (ع) هم مدت عمر شریف‌شان خیلی کوتاه بوده است و هم این که در همین مدت هم متأسفانه در شرایط ایده آلی نبودند که شیعیان که در آن روز جمعیت زیادی پیدا کرده بودند و یک قدرتی پیدا کرده بودند و در خیلی از مناطق پراکنده بودند- به طوری که مثلاً مأمون مالیات ری را به مردم ری تخفیف داد و بخش زیادی از آن را بخشید و در قم هم که شیعیان زیاد بودند، مردم قم فشار آوردند که ما هم می خواهیم مالیات راندهیم و مالیات ما را کم کنید؛ که این سبب درگیری شد- به دلیل شرایط امام نمی توانستند به صورت طبیعی با آن حضرت ارتباط داشته باشند و ایشان احادیث و فرمایشات‌شان را بیان کنند.

## آیا از دواج آن حضرت با دختر مأمون تحت فشار بوده است؟

آن چیزی که در منابع آمده است، این است که وقتی مأمون پیشنهاد کرد که دخترش ام الفضل را به حضرت جواد تزویج بکند، حضرت سکوت کردند و مطلبی را نفرمودند و مأمون این را تلقی بر قبول کرد و خلاصه کار را انجام داد و این را محققین می گویند که بیشتر جنبه سیاسی داشته است؛ برای این که حضرت را در منزل هم زیر نظر داشته باشند و هم چنین با این وصلت مانع بشوند از این که علویان علیه عباسیان قیام بکنند؛ ولی این که حالا در این باره فشار و تهدید خاصی هم بوده است، این را من نمی دانم و در منابع ندیدم که در این باره تعبیر تهدیدی نسبت به امام به کار برده باشند؛ ولی خب در فضایی که یک حاکم قدرت‌مندی مثل مأمون به یک امام نوجوانی یا جوانی که تازه در بین شیعیان تثبیت شده و امامتش را شروع کرده است، پیشنهاد کند، فضا یک فضایی هست که جو فشار در آن دیده می شود ولی حالا این که آن از دواج اجباری هم بوده است یا نه، این را من نمی دانم.

## مناظره یا مطلبی علمی از آن حضرت نقل شده است؟

بله، در این مورد ما چند تا نقل داریم که برخی از این احتجاجات را مرحوم طبرسی در جلد دوم «احتجاج» گزارش کرده اند. از جمله مناظره خیلی معروف حضرت، مناظره شان با «یحیی بن اکثم» است که از دانشمندان معروف زمان مأمون عباسی بوده و شهرت علمی داشته است. این مناظره حضرت با یحیی بن اکثم که مفصل هم هست و در مجلس بزرگی بوده است، مسائل مختلفی را دارد

## کاش دستی داشتم برای بغل کردن

مصطفی سلیمانی اروان شناس  
دبیر بخش خانواده



عزیزان نفس  
عملگره انتقادگر درون



زد توی سرمان؟» وبعد، محکم می زد توی سر و صورت خودش.

از همان بالا داد زد «یعنی نمی توانستی صبح بیایی چاله چوله ات را بکنی؟ باید عدل همان نصف شب می آمدی مرا ز راه می کردی؟» جوابم را نداد و زودتر از آن که فکرش را بکنم رسیدند.

جنازه را که دراز کردند، معلوم شد حسابی خراب کرده اند. باید مُرده را با زانوی خم خاک می کردند. دلم می خواست یک نفر بود که باهاش هار هار به این چند تا شُل مغز می خندیدیم، ولی خب هیچ کس نبود.

دو مردی که نمی شناختمشان، مشغول بزرگ کردن قبر شدند. عبدالصمد هم شروع کرد به راه رفتن جلوی من. پیرزن مثل جوجه اردکی که دنبال مادرش راه می افتد، بچه به بغل، دنبال عبدالصمد بود. گاهی لباسش را می گرفت. گاهی دستش را می چسبید. ولی عبدالصمد توی حال و هوای خودش بود. یک آن خودش را دو زانو روی زمین ول کرد و پارچه سفید را از روی جنازه کنار زد.

زن زیبایی بود. روی چانه و پیشانی اش دایره سبز خالکوبی شده بود. موهای سیاه بافته شده اش ریخته بودند روی سینه اش. عبدالصمد دستش را روی خالکوبی پیشانی زن کشید. داد و بیداد پیرزن رفت بالا. از پایین تپه، صدای جیغ و گریه یک بچه آمد. یک پسر بچه هفت هشت ساله و یک پیرمرد، داشتند از پایین می آمدند سمت ما. پسر بچه به من اشاره می کرد و جلوتر می دوید. عبدالصمد تا صدای جیغ را شنید، قبر را دور زد و آمد طرف من. دست هاش را حلقه کرد دورم و از سر و کولم کشید بالا. سنگین نبود، اما بد روی تنم پا می گذاشت. به این فکر نمی کرد که وقتی کف کفشش را می سابد روی الیاف تازه ام، دردم می آید و مویرگ هام پاره می شوند. گفت عبدالرحمان است و یک ضرب از روم پرید پایین. بچه را به زور از توی بغل پیرزن کشید بیرون. با دو تا مرد دیگر، جنازه را برد بالای قبر. پارچه از روی جنازه افتاد و لباس های رنگ و رو رفته اش معلوم شدند. روی ناخن های دست و پاش حنا زده و به میچ پاهاش هم خلخال انداخته بود.

پیرزن توی دست و پای عبدالصمد و دو تا مرد می پیچید. مخم داشت از دست جیغ های تیزش سوت می کشید. روسری اش را از سرش باز کرده بود و داشت گیس های خودش را می کند. مردها که جنازه را سُراندند توی قبر، صدای گریه عبدالصمد هم بلند شد.

پسر بچه خبر داشت مادرش مرده. تا رسیدند دست پیرمرد را اول کرد و دوید سمت قبر. از بین پاهای باباش رد شد و توی یک چشم به هم زدن، خودش را انداخت روی سینه مادرش. مادر مادر می کرد. دست هاش را می کشید روی گونه مادرش. تکانش می داد و چشم هاش را به زور باز می کرد. صدای شیون پیرزن هم بلند شد.

خواب بودم که آمد بالای سَرَم. با بیل و تیشه. فکر کردم دیگر کارم تمام است. تصمیم گرفتم بیفتم یاد آرزو هام. چشم هام را بستم. با خودم فکر کردم کاش حداقل پدر و مادرم را توی این سال ها پیدا کرده بودم. کاش می دانستم خواهر و برادرم کی اند؛ یا حداقل، کاش شوهری برای خودم دست و پا کرده بودم. نشد. یعنی قسمت نبود. برای یک نخل پابند زمین، که تنها افتاده روی یک تپه، آن هم پشت به روستا، شوهر کجا بود؟

چشم هام را باز کردم و دلم خواست نخل های دور را نگاه کنم. نمی شد. شب بود و چشم، چشم را نمی دید. مرد هم بیل و تیشه اش را گذاشته بود روی زمین و داشت عمامه اش را به سرش می بست. به این فکر کردم که کاش حداقل عاشق شده بودم. اگر عاشق بودم، شاید مرگ هم برام معنی دیگری می داد.

تیشه را برداشتم. نمی توانستم ببینم که با هر چه زور توی بازویش دارد می زند به تنم. فکرم را به چیزهای خوب پرت کردم. به اولین خرمایی که به دنیا آوردم. به لبخند آن پیرمرد گرسنه، وقتی چند تا رطب تازه برایش انداختم پایین. فایده ای نداشت. باز فکر تیشه دوید توی سرم. یک تاریکی محض، پشت پلک هام بود. مطمئن بودم ضربات تیشه چرت چند ساله ام را پاره می کنند.

تمام شد. کوئید. یکی. دوتا. سه تا. دردم نمی آمد. فکر کردم شاید سیر شده ام. چشم هام را باز کردم. دیدم پشت به من ایستاده و زمین را می کند. نصفه شبی همه اجدادم را آورده بود جلوی چشم هام. معلوم نبود می خواست چه غلطی بکند. یک چاله گشاد، پایین پای من درست کرد. قبل از این که آفتاب از پشت کوه اُخُد دربیاید، بند و بساطش را جمع کرد و رفت.

دم غروب، سه تا مرد، که یک جنازه را می کشیدند و یک پیرزن، که معلوم نبود چه توی بغلش گرفته، از تپه آمدند بالا. دلم مثل سیر و سر که می جوشید. می ترسیدم خانه و زندگی ام، بشود پاتوق آدم ها. لابد آن وقت باید با خواب راحت برای همیشه خدا حافظی می کردم. از فکرهای توی سرم کلافه شدم. احساس می کردم هر آن ممکن است یکی از مویرگ های توی مغزم بترکد، و قبل از این که کسی دست روم بلند کند، خودم غزل خدا حافظی را بخوانم. تصمیم گرفتم اگر همه چیز به خیر بگذرد، تمام خرمای سال بعدم را مستقیم بیندازم برای مورچه ها. عین خیالم هم نباشد اگر همه شان، از صبح تا شب، قطاری از روم رژه بروند. اما انگار قسمت نبود. چهار نفری، راهشان را به سمتم کج کردند؛ آن قدر که حتی می توانستم خال های روی صورتشان را هم بشمرم. مردی که نصفه شب با تیشه و بیل، خواب را به من حرام کرده بود هم بینشان بود. پیرزن شانه به شانه او راه می آمد. هر چند قدم یک بار می گفت: «عبدالصمد! دیدی چه بر سرمان آمد؟ دیدی خدا چطور

عبدالصمد سرش را خم کرد توی قبر و گفت «صورتِ مادرت را ببوس و بیا بیرون. مادرت دیگر از خواب بیدار نمی‌شود»، عبدالرحمان شروع کرد به کشیدن دست‌های مادرش. می‌خواست از قبر بکشدش بیرون.

پیرمرد هم رسید. چهره‌اش حسابی در هم بود. با ععاش، به پای عبدالصمد زد و گفت «با این لکه ننگ چکار می‌کنی؟» عبدالصمد چند بار لب‌هاش را باز و بسته کرد و چیزی نگفت. چشم‌هاش خیره مانده بود به رد اشک، توی صورت خاک و خلی عبدالرحمان. دولا شد روی قبر. نوزاد را بوسید و دمر گذاشت روی سینه جنازه و یک مُشت خاک پاشید روش. به دو تا مرد اشاره داد خاک بریزند. صدای گریه نوزاد و صدای شیون پیرزن هم‌زمان با هم بلند شد. عبدالرحمان هم شروع کرد به داد زدن. می‌خواست برود توی قبر، و هی لابه‌لای دسته‌های بیل و تیشه دو تا مرد می‌پیچید. مردها، انگار که کسی دنبالش کرده باشد، تند و تند خاک می‌ریختند. عبدالرحمان خودش را انداخت توی قبر. صدای ونگ ونگ خفه‌ای از زیر خاک می‌آمد. دست برد و کمی از خاک‌ها را کنار زد. مردها خاک تازه ریختند پایین. عبدالرحمان داشت بین خاک‌ها پنجه می‌کشید که عبدالصمد یک پاش را گذاشت توی قبر.

دل‌م می‌خواست می‌توانستم ریشه‌ها را از توی خاک در بیاورم و ناغافل زیر پای همه آن نامردها را خالی کنم، اما نمی‌توانستم. من فقط یک مشت ریشه بی‌عرضه داشتم که نمی‌توانستند حتی از جای خودشان هم جُم بخورند. من آن قدر خشک و بی‌انعطاف بودم که حتی نمی‌توانستم شاخه‌ها را هم تاب بدهم و بکنم توی چشم و چال آن نامردها. من فقط قد دراز کرده بودم. چهارده متر دراز بی‌خاصیت؛ که داشت نگهبان یک قبرستان خصوصی می‌شد.

یک روز نگذشته، چند تا از برگ‌ها خشک شدند و راه چند تا از آوند‌ها هم مسدود شدند. تا می‌آمدم یک لحظه آرام باشم، فکرم پرت می‌شد سمت چشم‌های گرد شده و صورت وحشت‌زده عبدالرحمان. تصویر چهره مایوسش یک‌سره توی ذهنم بود: یک صورت خیس و خاکی، با چشم‌هایی که توی قبر دودومی‌زد؛ و یک حباب جلوی دماغش، که با هر نفس، کوچک و بزرگ می‌شد. نمی‌توانستم خودم را جاش بگذارم. من هیچ‌وقت از نبودن کسی این قدر به وحشت نیفتاده بودم.

داشتم توی خیالم، از این‌خاطر به آن‌خاطره می‌پریدم که یکی از پایین تپه بالا آمد. خودش بود. با همان لباس‌های خاکی دیرروز. از همان دور، آمد سمت من. نشست کنار قبر، و به خاک برآمده‌اش دست کشید. بعد کله‌اش را چسباند به خاک. آفتاب که پایین رفت، دست‌هاش را باز کرد و برآمدگی خاک را بغل گرفت و خوابید.

چشم‌هاش هنوز گرم نشده بودند که صدای پای عبدالصمد بلند شد. همین که عبدالرحمان را دید، زد زیر گریه. کمی این پا و آن پا کرد. عباش را از تنش درآورد و پیچید دور عبدالرحمان. بَرش داشت و رفت. شب را به بدبختی گذراندم. دل‌م شور افتاده بود. می‌ترسیدم بچه را گوشمالی داده باشد. با آن اخلاقش، بعید می‌دانستم بتواند بی‌تابی بچه را دوام بیاورد. ولی اشتباه می‌کردم. چند دقیقه‌ای که

گذشت، عبدالرحمان از تپه بالا آمد، و مستقیم آمد سمت من. از تنه‌ام کشید بالا. آن قدر بالا که اگر کسی از پایین و راندازم می‌کرد، حوصله‌اش نمی‌شد تا آن جا رابیند.

دو دستی چسبیده بود به هیكل لاغرم، و صورتِ داغ و خیسش را هم گذاشته بود روی تنم. تا هوا تاریک شد، سر و کله عبدالصمد هم پیدا شد. یکه خورده بود. چشم‌هاش همه جای تپه را دور می‌زد. کمی دور و بر قبر و اطراف مرا جورید و با اضطراب رفت.

عبدالصمد که رفت، عبدالرحمان هم از من آمد پایین و رفت. خیلی نگذشته بود که با یک چوب کت و کلفت و نوک تیز برگشت. از گرسنگی توی خودش جمع می‌شد. من برای هزارمین بار آرزو می‌کردم کاش بار داشتم.

باز دراز کشید روی قبر. دست‌هاش را حلقه کرد دور تخته‌سنگ نشانه بالای قبر. داشتم سعی می‌کردم توی آن تاریکی محض، برق چشم‌هاش را پیدا کنم که یکه‌و دیدم دو تا دست حلقه شدند دورم. چسبیده به من خوابش برد. راضی بودم هر کاری بکنم تا بتوانم توی خودم جاش بدهم. شاید توی عمرم، هیچ شبی به اندازه آن شب منتظر طلوع خورشید نبودم. جز یک شب، که یادم می‌آید آن شب هم تا صبح نخوابیدم. داشتم برای اولین بار شکوفه می‌دادم. دوست داشتم وقتی قیافه‌ام عوض می‌شود بیدار باشم. ولی آن بیدار ماندن کجا و این کجا! فکر می‌کنم توی همین چند روز، بیشتر از ده کیلو وزن کم کرده‌ام. بعید هم نیست که خیلی از الیاف‌ها، توی همین گیر و دار، سفید شده باشند.

با صدای قار و قور شکمش از خواب بیدار شد. یکی از چوب‌های دیشب را برداشت و نشست به خط‌خطی کردن روی قبر. خاک‌ها را تا سنگ‌های روی جنازه کند. بدم نمی‌آمد عبدالصمد سر برسد، حتی اگر بخواهد کتکش هم بزند. هنوز این خیال از ذهنم رد نشده بود که صدای جیغ و داد از پایین تپه بلند شد. عبدالرحمان سنگ و چوب را اول کرد و دوید سمت من. با تمام وجود دل‌م می‌خواست دو تا دست می‌داشتم و آغوش می‌شدم براش. دست‌هاش را حلقه کرد دورم و از تنه‌ام بالا کشید. عین فریره. پاش کوچک بود و راحت توی تخته‌تخته‌های تنم گیر می‌کرد. دوست داشتم بیداش کنند. هفت هشت گز را بالا آمد و بعد بی حرکت ایستاد.

آن‌هایی که داشتند از تپه بالا می‌آمدند سه نفر بودند. عبدالصمد و یکی از آن دو مرد و پیرزن. اولین نفر، عبدالصمد رسید بالا. قبر را دید. شروع کرد به چشم چرخاندن. از پف چشم‌هاش، حالش معلوم بود. به من نزدیک شد. خم شد و شروع کرد به واریسی چوب کنار قبر. خاکِ روش را بانوک انگشت‌هاش سبید و نگاه‌های به دور و اطراف انداخت. آمد سمت من و با پاهاش چند لگد به من زد. عبدالرحمان ترسید و از من افتاد. نتوانستم نگاهش دارم. تنش یکه‌و لرزید و نتوانست پاهاش را توی تنه‌بی صاحب‌مانده‌ام جفت و جور کند. بدجوری افتاد. از یک بلندی هفت هشت گزی. مثل یک لاشه گوست. صدای کوبیده شدنش به زمین و خرد شدن استخوان‌هاش، شاید آخرین چیزی باشد که قبل از مردنم از یاد می‌برم.

سه نفری ریختند روی سرش. خون داشت عین صمغ از دماغش می‌ریخت بیرون. و دست و پاش،

عین خرمایی که آفتابِ داغ لهیده‌اش کرده، آش و لاش شدند.

دل‌م می‌خواست بیهوش بشوم. دراز به دراز بیفتم زمین، اما ریشه‌ها محکم نگه‌م داشته بودند. زنده یا مرده، با خودشان بَرش داشتند و رفتند. هر سه تایی گریه می‌کردند. این بار، صدای عبدالصمد از همه بلندتر بود.

به این فکر کردم که دور از جانش، مگر بمیرد و تصمیم بگیرند کنار من خاکش کنند که بفهمم چه بر سرش آمده. و گرنه چه کسی بلند می‌شود برای یک درختِ نخل، خبر سلامتی یا مرگ یکی را بیاورد؟ به ریشه‌ها فکر کردم، که انگار بیشتر از آن که مایه حیاتم باشند عامل مرگ‌م‌اند. بعدترش فکر رفت سمت این چند شب. با تمام تلخیشان، با بقیه شب‌های عمرم فرق داشتند. حالا من خیالم پر از یاد کسی بود که گرمای تنش را روی تنه‌ام لمس کرده بودم. منتظرش بودم. پا به پای غم‌هاش غمگین شدم. چند شب تا صبح نگرانش بودم. و هُرم نفس‌هاش را نزدیک گوش‌ها حس کردم. فکر کردم به لمس عشق نزدیک شده‌ام. به دیدن دوباره‌اش فکر کردم و به ندیدنش برای همیشه. با گریه خوابم برد.

خواب دیدم از ریشه درآمده‌ام و دارم با همه برگ و بارم، مستقیم آسمان‌ها را پاره می‌کنم و می‌روم بالا. آسمان اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم. اما همین که رسیدم به آسمان هفتم، یکه‌و احساس کردم توی بهشت ایستاده‌ام. یک نفر از روبه‌رو دستش را گذاشت روی شانهم و صدام کرد «حَناَنه»؟ گفتم «بله». از خواب پریدم، بدون این که چشم‌ها را باز کنم.

احساس می‌کردم یکی دارد با تیشه می‌زند توی مغزم. بعد، تیشه را در می‌آورد و دوباره می‌کوبدش همان جای قبلی. از شدت درد، چشم‌ها را باز کردم. دیدم صبح شده. نور خورشید مثل تیغ می‌تایید توی چشم‌ها. شیره‌ام داشت از سرم می‌ریخت پایین. عبدالصمد خودش را با طناب بالای کمرم بسته بود. داشت مستقیم توی چشم‌ها را نگاه می‌کرد. نمی‌توانستم خوب نگاهش کنم. چشم‌ها تار می‌دیدند. سرم گیج می‌رفت. دیدم دستش را برد عقب و دوباره همان درد پیچید توی سرم. خودم دیدم که سرم را از تنم جدا کرد.

خون دیرروز، هنوز روی لباسش بود. آمدم حال عبدالرحمان را بپرسم که یکه‌و سرم گیج رفت. حالا چند وقتی است قیافه تازه‌ای دارم. از ریشه‌های بلند و برگ‌های پهنم خبری نیست. دیگر نمی‌توانم آرزو کنم رطب تازه بدهم و خوشه‌های سنگین، مثل گوشواره از گوش‌هام آویزان شوند. خون توی رگ‌ها خشک شده. دیگر از آن قدر عنا خبری نیست. شده‌ام یک کوتوله لاغر مردنی، که از بالا و پایین، توی زمین گیر افتاده، و سر تا پاش، پر از زائده‌های چوبی تیزی است که روی هم سوار شده‌اند و به هیچ‌کاری هم نمی‌آیند.

برخلاف قدیم‌ها، توی بلبشوی رفت و آمد آدم‌ها اسیر شده‌ام. دیگر، نه پرنده‌ای برام چه‌چه می‌زند، نه جیر جیر کی محض خاطر م‌آواز می‌خواند و نه باد، تنم را نوازش می‌کند. حالا من فقط دو تا گوشم، برای شنیدن قصه این و آن.

از وقتی عبدالرحمان از روی تنه‌ام افتاد پایین و مُرد،

بخواند. نزدیکم شد و تکیه داد به تنه‌ام. تمام بدنم گُر گرفت. انگار که خون خشک شده‌ام دوباره راه بیفتد توی تنم. خیره شدم به صورتش. آرام است و ملیح. کلام را که از سر می‌گیرد دل‌بایتر هم می‌شود. دارد از دختر حرف می‌زند. می‌گوید «دختران مبارک و دوست‌داشتنی‌اند. بهترین فرزندانند. و جوانمردان کسانی‌اند که دختران را گرمی می‌دارند». یاد عبدالرحمان افتادم. برگشتم سمتش. سرش را پایین انداخته و اشک‌هاش دارند می‌چکند روی دامنش. مطمئنم دارد به همان چیزهایی فکر می‌کند که من فکر می‌کنم. رسول‌الله صداش را برد بالا تر. توی کلامش، آرامشی هست که هیچ‌جا ندیده‌ام. می‌گوید «خدا بر دختران مهربان‌تر است تا بر پسران؛ و هر مردی که صاحب دختر می‌شود، از سوی خدا یاری می‌شود». باز برگشتم سمت عبدالرحمان و پدرش. عبدالصمد دارد دستش را روی ریشش می‌کشد و چشم‌هاش را دوخته به زمین. کاش او هم به همان چیزهایی فکر کند که من و عبدالرحمان داریم بهشان فکر می‌کنیم. دستش را دراز کرد سمت موهای عبدالرحمان و آرام آرام نوازشش کرد. رسول‌الله دوباره می‌گوید «قسم به کسی که جانم در دستان اوست، اگر به من اجازه داده می‌شد که حق همه آن کسانی که در زمان جاهلیت، جنایت و تاوان مرتکب شده‌اند را بگیرم، قبل از همه، حق دختران معصوم و بی‌گناه زنده به گور شده را می‌گرفتم». عبدالصمد دستش را حلقه کرد دور عبدالرحمان و سرش را کشید سمت سینه خودش. چانه‌اش می‌لرزد. سرش را گذاشت روی سر عبدالرحمان. فکر می‌کنم او هم به همان چیزی فکر می‌کند که من و عبدالرحمان و رسول‌الله فکر می‌کنیم.

و باز بازشان کردم. خواب نبودم. عبدالرحمان دو زانو نشسته بود کنار من و دست‌هاش را دوباره و سه‌باره و چندباره می‌کشید روی پوست تنه‌ام. صورتش را چسباند به من و گفت «سلام». جواب دادم «سلام» دردت به جانم. کجا بودی این چند وقت؟ و اشک از چشم‌هام سرازیر شد پایین. حرف خودش را ادامه داد که «مرایادت هست؟ من عبدالرحمانم. همان که مادر و خواهرش کنارت خاک شدند. یادت می‌آید چند ماه پیش، نخل تر و تازه‌ای بودی، توی تپه بیرون از روستا؟ من یک شب را توی بغل تو صبح کرده‌ام. قسمت بود از تو بیفتم پایین». پریدم وسط حرف‌هاش و گفتم «من از آن روز به بعد، روز خوش به چشم ندیده‌ام»، ولی داشت پی حرف‌های خودش را می‌گرفت. می‌گفت «پدرم فردای افتادن من، سر تو را بریده. از ریشه ذرت آورده. و حالا ستون این مسجدی». و با دست اشاره کرد به عبدالصمد، که چندر دیف عقب‌تر از من نشسته بود و گفت «خودش تو را نشانم داد.»

لب‌هاش را گذاشت روی تنه‌ام و گفت «دل‌م برات تنگ شده بود. جات روی آن تپه خالی شده. توبه خاطر کله‌شقی من مُردی. مرا ببخش» و یک نفس عمیق کشید «چقدر بوی تنت آشناست». با خودم گفتم «کاش می‌توانستم بغلت بگیرم» که دیدم دو دستش را دور تنه‌ام حلقه کرد. تا آمدم گرمای تنش را حس کنم، زودی از جاش بلند شد و رفت. رفت کنار پدرش نشست.

مسجد شلوغ شد. همان که رسول‌الله صداش می‌زنند، از در آمد تو، و مستقیم آمد سمت من. نمی‌توانم چشمم از صورتش بردارم. طوری نگاهم می‌کند که احساس می‌کنم او هم مرا می‌بیند. حس می‌کنم حتی می‌تواند غم توی چشم‌هام را هم

دیگر برای من فرقی نمی‌کند که کی می‌خواهد از در بیاید تو، کی می‌خواهد برود بیرون، کی سردش شده، کی غذا نخورده و یا حتی کی بی‌مادر شده است.

مثلاً الان، مرد کناریم به بغل دستیش گفت اسم این‌جا «مسجد النبی» است. خوب برای من چه فرقی می‌کند اسم این‌جا چه باشد؟ جز این است که هر جا باشم و با هر کس که باشم، رنج و درد، مثل ردّ خونی که خشک شده روی تنه‌اش، توی روحم رد انداخته؟ جز این است که من دیگر طعم خوشی را نخواهم چشید؟

امروز چند نفر جلوم گدّه گرفته بودند و اخبار روز را بررسی می‌کردند. می‌گفتند قرار است به محض تاریکی هوا، مسجد شلوغ شود. راست می‌گفتند. مسجد شلوغ شده. یک نفر که انگاری رئیس این قوم است، کمی دور از من، و سمت راستم نشسته، رنگ چهره‌اش سفید مایل به سرخ است. نه لاغر است، نه فربه. قامت متعادلی دارد، با چشم‌هایی درشت و سیاه، و ابروهای باریک و کم‌مانی. حرف‌های خوبی می‌زند. آهنگ صداش آرام می‌کند. بعد از مدت‌ها دلتنگی و اندوه، احساس می‌کنم حال‌م بهتر است. اولین بار است که این همه شلوغی و رفت و آمد به هم‌ام نریخته. می‌گویند اسمش محمد است و رسول‌الله صداش می‌زنند، راستی، وقتی جمعیت داشت متفرق می‌شد، احساس کردم عبدالرحمان را دیدم. می‌گفتند فردا هم قرار است دوباره این مرد بیاید. چشم‌هام را بستم و تصمیم گرفتم بخوابم تا زودی فردا بشود. نمی‌دانم چقدر چشم‌هام بسته بود، که بکپه‌ها احساس کردم یک نفر دارد دست می‌کشد روی تنه‌ام. یاد عبدالرحمان افتادم. با خودم گفتم حالا حتماً خیلی وقت است که مرده و چشم‌هام را باز کردم. دوباره چشم‌هام را بستم

## معرفی کتاب



چگونه از تنهایی لذت ببریم  
نویسنده: سارا اسمیتلند  
مترجم: سما قرایی  
نشر: هنوز



شجاعت  
نویسنده: دبی فورد  
مترجم: ناهید سپهرپور  
نشر: بنیاد فرهنگ زندگی



شیوه‌های افزایش اعتماد به نفس در کودکان و نوجوانان  
نویسنده: علی یوسفی و رضا یوسفی  
نشر: مینوفر

## انتقادگر درون، صدای والدِ سرزنشگر است

در گفت‌وگوی پیش رو، محمد شبانی، پژوهشگر مسائل اجتماعی، فعال حوزه مطالعات زن و خانواده، مدیر عامل مؤسسه راه روشن و استاد حوزه و دانشگاه، با ذکر مثال‌هایی، به بیان دقیق زادگاه، عملکرد و منابع تغذیه‌ای انتقادگر درون و تشریح نکات مبهم آن پرداخته است.



**چرا انتقادگر درون، به عنوان بخشی از وجود فرد، آمیخته به خود او به نظر می‌آید؟**  
انتقادگر درون، به نوعی، همان صدای والدِ سرزنشگر است. فرد در کودکی، والدین را به عنوان کسانی می‌شناسد که مایه حیاتش هستند. اگر والدین کودک را طرد کنند، کودک از درون خودش را طرد می‌کند. این طرد درونی، کار انتقادگر درونی است. و فرد آن را به عنوان بخشی از وجودش پذیرفته است.

**ظرافت و ریزی‌ایی‌ای که در انتقادهای انتقادگر درون وجود دارد، نشان می‌دهد که به خوبی نسبت به باورهای فرد آگاه است. این آگاهی چطور به وجود می‌آید؟**

صدای سرزنشگر والدین، به عنوان صدای انتقادگر درونی، در فرد ثبت و ضبط می‌شود. کودک، در ناخودآگاه یا خودآگاه خود، می‌داند که والدین بعد از هر رفتار، چه واکنشی نسبت به او نشان داده‌اند. و به این ترتیب، در موقعیت‌هایی که والدین حضور ندارد، با انتقادگر درونی خود، جای خالی آن‌ها را پر می‌کند. در واقع، رفتارهای منع‌کننده و طردکننده والدین، به شکل باور در کودک ذخیره می‌شوند. این باور، همان «احساس اولیه خوب نبودن» است. صدای انتقادگر درونی، همواره خودش را با کیفیت «احساس خوب نبودن» وفق می‌دهد و هماهنگ می‌کند.

**با مثال توضیح دهید که والدین، چطور می‌توانند با اخلاقی جلوه دادن مسائل شخصی‌شان، به کودک احساس بد بودن بدهند؟**

به عنوان مثال، پدر یا مادر خانواده، میل دارد در یک موقعیت خاص، کودک ساکت باشد. و اطاعت از خودش را به عنوان کار درست، در ذهن کودک جا می‌اندازد. و اگر کودک سروصدا کند، سرزنش یا تنبیهش می‌کند. در چنین شرایطی، کودک، خواسته والدینش را به عنوان یک قید اخلاقی می‌پذیرد و با همین قید، به خودش برچسب بد بودن می‌زند. این قیدهای اخلاقی، بسته به موقعیت‌های مختلف، در کودک احساس گناه ایجاد می‌کنند. کودک، هر بار که با والدینش مخالفت می‌کند، احساس می‌کند مرتکب گناه شده است و در نتیجه، به شدت احساس کمبود

عزت نفس می‌کند.

**با مثال توضیح دهید که والدین، چطور می‌توانند با تمایز قائل نشدن بین رفتار و هویت، به کودک احساس بد بودن بدهند؟**

برخی از والدین، وقتی از کودکشان رفتار دلخواه خودشان را نمی‌بینند، به او برچسب «بد» می‌زنند. مثلاً از کودک می‌خواهند که اتاقش را مرتب کند، اما کودک بی‌اعتنایی می‌کند. در این حالت، کودک، کلمه «بد» والدینش را این‌طور ترجمه می‌کند که هم رفتارش بد است و هم خودش. و در نتیجه، به شدت با کاهش عزت نفس روبه‌رو می‌شود. چنین کودکی وقتی به سن بزرگسالی می‌رسد، با یک انتقادگر درون سرسخت مواجه می‌شود. انتقادگری که همزمان با سرکوب رفتار فرد، احساس ارزشمندی‌اش را نیز تخریب می‌کند.

**با مثال توضیح دهید که والدین، چطور می‌توانند با تعدد و تنوع رفتارهای منع‌کننده‌شان، به کودک احساس بد بودن بدهند؟**

وقتی والدین پیام‌های منفی خودشان را به طور مکرر، برای کودک تکرار می‌کنند، احساسات اولیه او، مبنی بر ارزشمندی‌اش، به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در واقع، سرزنش‌های والدین سبب می‌شود که فرد خودش را نپذیرد. خودش را انسان بدی بداند و با عزت نفس پایین با خودش مواجه شود. در این حالت، فرد، کلام و پیامی را که مکرراً تکرار می‌شود، به خودش می‌گیرد و باور می‌کند.

**با مثال توضیح دهید که والدین، چطور می‌توانند با تداوم رفتارهای منع‌کننده‌شان، به کودک احساس بد بودن بدهند؟**

بسیاری از اوقات، والدین در رفتار منع‌کننده‌ای که دارند، از خودشان انعطاف نشان می‌دهند؛ یعنی در آن پایداری ندارند. در این حالت، کودک گمان می‌کند که والدین، هیچ‌گونه قوانینی برای تعیین این رفتارها ندارند، و در نتیجه، مابین نظرات مختلف آن‌ها سردرگم و گیج می‌شود. وقتی والدین در ارائه نظر اتشان بی‌ثبات باشند، نمی‌توانند در تعیین رفتارهای منع‌کننده نیز قانون خاصی را پیاده کنند. به این ترتیب، کودک، هیچ‌گاه نمی‌تواند متوجه شود که رعایت کدام قانون درست

است و کدام قانون را باید نادیده گرفت. در نتیجه، همیشه در اضطراب فهم کار درست از کار نادرست هستند. همیشه احساس می‌کنند مرتکب یک کار اشتباه شده‌اند و به شدت با احساس گناه مواجه می‌شوند. آن‌ها از رفتارهای بی‌ثبات و بی‌قانون والدینشان، این را متوجه می‌شوند که لابد، اصل عملکرد و رفتارشان مهم نبوده است، بلکه این خودشان هستند که مشکل دارند. با این تفکر، کودک قادر به تشخیص درست از نادرست نیست. خودش را طرد می‌کند و با کاهش عزت نفسش مواجه می‌شود.

**با مثال توضیح دهید که والدین، چطور می‌توانند با تعدد و تنوع رفتارهای طردکننده‌شان، به کودک احساس بد بودن بدهند؟**

زمانی که والدین، با خشم و پرخاش از کودک انتقاد می‌کنند، به او این پیام را می‌دهند که یک انسان بد است؛ مشکل دارد؛ و به هیچ عنوان، شایسته، قابل پذیرش و دوست‌داشتنی نیست. کودک با مشاهده خشم والدین، احساس تهدید می‌کند. و حتی نگران می‌شود که مبادا به طور واقعی از جانب والدین طرد شود. در این حالت، کودک با وحشتناک‌ترین چیزی که در خیالاتش وجود دارد مواجه می‌شود. در نتیجه، تمام انتقادات و پرخاش‌ها و شرایط را به حافظه‌اش می‌سپرد. او همزمان که انتقاد دریافت کرده، با آسیب‌های شدیدی نیز، از ناحیه احساس ارزشمندی‌اش مواجه شده است. کودک بعد از این اتفاق، به شدت احساس «بد بودن»، «نادرست بودن» و «اشتباه کار بودن» را تجربه می‌کند. نمی‌تواند خودش را بپذیرد. خودش را از درون طرد می‌کند. و انتقادگر درونش را به کار می‌اندازد.

**آیا رفتار «نصیحت کردن» در والدین، می‌تواند رد پایی از انتقادگر درون را در کودک باقی بگذارد؟**

در شرایط نصیحت کردن، کودک فقط در مورد رفتار خاصی که انجام داده مورد نصیحت قرار می‌گیرد و به هیچ عنوان، از نظر هویتش زیر سؤال نمی‌رود. در نتیجه، انتقادگر درون قدرتمندی در او شکل نخواهد گرفت و کمتر با کاهش عزت نفسش مواجه خواهد شد.

# زادگاه، عملکرد و منابع تغذیه‌ای انتقادگر درون

محمدسهیلی‌راد  
(کارشناس ارشد روان‌شناسی)

## زادگاه انتقادگر درون

بعد از تولد، همزمان با این که شخص، برای معاشرت کردن آموزش می‌بیند و تمرین می‌کند، با هنجارها، ارزش‌ها و عرف جامعه نیز آشنا می‌شود. والدین و مراقبین اولیه کودک، کسانی هستند که اولین قدم‌ها را برای اجتماعی شدن او برمی‌دارند. آن‌ها برای این که بتوانند او را برای بر عهده گرفتن نقشی که دارد آماده کنند، او را با کلماتی مثل بد و خوب آشنا می‌کنند. به او می‌آموزند که چه رفتارهایی پسندیده، دوست‌داشتنی و قابل قبول است و در مقابل، چه عملکردهایی ناشایست، دوست‌نداشتنی و غیر قابل قبول است. مراقبین کودک، برای تعیین این حد و مرزها، غالباً به اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن آن‌ها اشاره می‌کنند، پای منطقی یا غیر منطقی بودن آن‌ها را وسط می‌کشند، و یاد در مورد عرفی یا غیر عرفی بودنشان بحث می‌کنند. در برخی موارد نیز، مراقبین، بد یا خوب بودن رفتارها را، با توجه به علایق و سلیقه شخصی خودشان به کودک آموزش می‌دهند. اما در هر صورت، چیزی که کودک در فرایند جامعه‌پذیری یاد می‌گیرد، تقسیم‌بندی رفتارها و عملکردها، به خوب و بد، یا درست و نادرست است. او به تدریج یاد می‌گیرد که با انجام دادن برخی رفتارها، می‌تواند در نظر دیگران دوست‌داشتنی شود، تأیید و تحسینشان را به دست بیاورد و از حمایتشان برخوردار گردد، و یا در مقابل، با انجام برخی عملکردها، به نظر دیگران، دوست‌نداشتنی و آزاردهنده شود، مورد انتقادشان قرار بگیرد و از جانبشان تنبیه و طرد شود. انتقادگر درون، از دل این اتفاقات بیرون می‌آید.

## عملکرد انتقادگر درون

کودک، بعد از تجربه تنبیه و طرد، برخی رفتارها را به عنوان رفتارهای تنبیه‌کننده و طردکننده شناسایی می‌کند. یعنی متوجه می‌شود که بعد از ارتکاب برخی اعمال خاص، به ناچار، باید پیه تنبیه و طرد را به خودش بمالد. در نتیجه، یک وحشت درونی در او شکل می‌گیرد. یک زنگ خطر در ذهن او فعال می‌شود. و احساس می‌کند، همیشه باید دست به عصا رفتار کند.

چیزی که کودک بعد از سرزنش شدن می‌فهمد، این است که «آدم بدی است». او هر بار که از جانب دیگران تأیید نمی‌شود، وحشت سنگینی را تجربه می‌کند. کودک به والدین خود، وابستگی

حیاتی احساس می‌کند. آن‌ها را منبع تأمین‌کننده نیازهای جسمانی خودش می‌داند و علاوه بر آن، آن‌ها را برآورده‌کننده نیازهای هیجانی خودش نیز می‌داند. بنابراین، اگر احساس کند که از جانب آن‌ها طرد شده یا مورد نقد قرار گرفته است، با احساساتی شبیه به احساس مرگ مواجه خواهد شد. او پذیرفته شدن از سمت سوی والدین خودش را، یک مسئله حیاتی، در حد و اندازه‌های مرگ و زندگی می‌داند. و از همین روست که در اثر این تجارب ناخوشایند، می‌تواند حس عمیقی از «بد بودن» را نسبت به شخصیت خودش احساس کند و یک انتقادگر درونی بزرگ را درون خودش پیروارند. کودکی که بارها از سوی والدین و جامعه، طرد، تنبیه و سرزنش شده است، با از دست دادن تمام حمایت‌ها، ناخودآگاه خودش را محتاج تأیید می‌بیند، و گرنه به بد بودن خودش باور پیدا می‌کند. تقریباً تمام افراد، با تجاربی از طرد، تنبیه و سرزنش بزرگ می‌شوند. غالب افراد، در کودکی‌شان شاهد رفتارهای منع‌کننده‌ای بوده‌اند که رد عمیق بد بودن را در روح آن‌ها به جا گذاشته است. غالب انسان‌ها، در خودآگاه یا ناخودآگاهشان، خاطراتی دارند که حس «اشتباه کردن» و «بد بودن» را به یادشان می‌آورد. و البته، همین تجارب و احساسات هستند که بر تنه عزت نفس او زخم زده‌اند. در روند جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن، شاید بتوان کمبود عزت نفس را به نوعی «زخم‌های ناشی از بزرگ شدن» نامید. این زخم‌ها، دقیقاً نقطه شروع عمل انتقادگر درون هستند. انتقادگر درون، به عنوان نماینده تام‌الاختیار والدین و جامعه، این بار از درون فرد به او نهب می‌زند و احساس خوب نبودن را به فرد تزریق می‌کند. در واقع، هر بار که فرد احساس می‌کند آدم خوبی نیست، انتقادگر درون او تغذیه می‌شود. یعنی انتقادگر درون، دوست دارد که فرد مدام احساس خوب نبودن کند، تا به این ترتیب، خودش جان بگیرد و بزرگ شود. و دقیقاً به همین خاطر است که بعضی وقت‌ها، فرد احساس می‌کند که بخشی از وجودش، تمایل دارد او را آدم بدی بداند. به عنوان مثال، درست در همان زمان که فرد، موجب عصبانیت فرد دیگری می‌شود، یا یک کار اشتباه انجام می‌دهد یا در رسیدن به یک نتیجه خاص ناکام می‌ماند، بخشی از وجود او، به نام انتقادگر درون، شروع به سرزنش فرد می‌کند، و تلاش می‌کند به او بقبولاند که آدم بدی است. وقتی باور اولیه فرد این است که آدم خوبی نیست،

## منابع تغذیه‌ای انتقادگر درون

برای این که مشخص شود انتقادگر درون، تا چه اندازه بزرگ و خطرناک است، لازم است اندازه و شدت «احساسات اولیه خوب نبودن» در فرد مشخص شوند. اندازه و شدت «احساسات اولیه خوب نبودن»، به اندازه و شدت پنج عامل زیر بستگی دارد:

۱. دسته‌بندی عملکردها از لحاظ اخلاقی: اگر والدین و جامعه، سلیقه، نیازها، امنیت و قضاوت‌های شخصی خودشان را به اسم اخلاق به کودک تزریق کنند، ناخودآگاه در موقعیت‌های مختلف، به او بر چسب بد بودن می‌زنند.
۲. یکسان دانستن رفتار و هویت: در شرایطی که والدین، عملکرد کودک را از شخصیت او تفکیک نمی‌کنند، با انتقال احساس بی‌ارزشی به او، احساس بد بودن را در وجودش خلق می‌کنند.
۳. تعدد و تنوع رفتارهای منع‌کننده: وقتی والدین، مکرراً و در شرایط مختلف، کودک را سرزنش، تنبیه و طرد می‌کنند، موجب می‌شوند که او با شدت و حدت بیشتری احساس بد بودن کند.
۴. تداوم رفتارهای منع‌کننده: اگر والدین، در تبیین رفتارهای شایسته و ناشایسته ثبات نداشته باشند، کودک را دچار سردرگمی می‌کنند. در این حالت، کودک قادر به تشخیص عملکرد اشتباه نیست، و انتقادهای دائمی والدینش را به بد بودن خودش ترجمه و تعبیر می‌کند.
۵. تعدد و تنوع رفتارهای طردکننده: والدین یا هر بار طرد کودک، حجم سنگینی از خشم خودشان را به او انتقال می‌دهند. خشم والدین، این پیغام را به کودک انتقال می‌دهد که آدم بدی است و ارزش پذیرفته شدن را ندارد.

## پیش‌نیازهای فکری کمبود عزت نفس (قسمت سوم)

مریم تقی‌لو  
کارشناس مدیریت خانواده

کسب «بیشترین» است. توقعاتی که والدین فرد کمال‌گرا دارند، باعث می‌شود که آن‌ها نیز نسبت به خودشان پرتوقع شوند. میل به موفقیت در یک فرد کمال‌گرا، عموماً یا برای کسب رضایت والدین صورت می‌گیرد، یا برای کسب رضایت والد درونی. فرد کمال‌گرا، ارزش و عزت نفس خودش را کاملاً به عملکردش، و نه شخصیتش، مرتبط می‌داند. به این خاطر، نمی‌تواند خودش را در صورت شکست خوردن ببیند. فردی که درگیر مکانیسم کمال‌گرایی است، به شدت به افکار دیگران در مورد خودش فکر می‌کند. او بر اساس همین فکر، ارزش و عزت نفس خودش را وابسته به نظر دیگران می‌داند. تقلیل دادن ارزش و عزت نفس فردی به «کیفیت عملکردی» باعث می‌شود که فرد کمال‌گرا، در نهایت، منتظر قضاوت دیگران از عملکردش باشد و با آن قضاوت، خودش را ارزیابی کند. چنین تفکری باعث می‌شود که فرد کمال‌گرا، برای تعیین ارزش و عزت نفس خودش، دائماً به دیگران و نظرات آن‌ها رجوع کند. او فقط زمانی خودش را با عزت نفس خواهد دید که بتواند رضایت دیگران را جلب کند. در چنین وضعیتی، فرد کمال‌گرا قادر به تحمل هیچ‌گونه نظر مخالفی نیست. او همزمان که مدام دنبال فهمیدن نظر دیگران در مورد خودش است، دائماً در حال ارزیابی خودش نیز هست. جز این‌ها، فرد کمال‌گرا، از این‌که توسط دیگران طرد و ترک شود، به شدت مضطرب است. و برای این‌که از این وضعیت‌هایی پیدا کند، تلاش می‌کند که به کمال برسد. گمان او این است که اگر بتواند خودش را برای عشق دیگران شایسته کند، آن‌گاه در میانشان ارزش پیدا خواهد کرد. او برای شخصیت و فردیت خودش ارزش قائل نیست و در نتیجه، بر این باور است که دیگران نیز نمی‌توانند فقط و فقط، برای شخصیت و فردیت او ارزش قائل باشند. برآیند چنین افکاری در نهایت، باعث می‌شوند که فرد کمال‌گرا، به سمت کمال‌گرایی بیشتر حرکت کند.

او آن قدر در تنش است که هیچ‌وقت نمی‌تواند در یک جا آرام بگیرد. روابط و تعاملات، به او احساس اتلاف وقت و اضطراب می‌دهد. او آن قدر ناشکیباست که در گذر زمان، احساسی پوچی می‌کند و نمی‌تواند خودش را در لحظه حال نگه دارد. در تفکر کمال‌گرایانه، فرد یک‌سره به آینده و مشکلاتی که ممکن است در آینده پیش بیایند فکر می‌کند و درگیر این مسأله است که این مشکلات را چگونه باید حل کند. او فقط خودش را کامل می‌داند و بر این باور است که فقط خودش می‌تواند همه کارها را خوب و درست انجام بدهد. در نتیجه، به سختی می‌تواند کاری را به کسی بسپارد و همه‌چیز را بر روی دوش خودش می‌اندازد. بیش‌فعالی، در نهایت او را به خستگی مفرط می‌رساند. او آن قدر خودش را از یک چالش به چالش دیگر می‌اندازد که فرصت خاصی برای لذت بردن از دستاوردهایش ندارد.

احساسات فرد کمال‌گرا: آن‌چه که برای یک فرد کمال‌گرا مهم است، نتیجه است. او به ندرت به احساسات، ادراکات و تجربیاتش توجه می‌کند و به همین خاطر، هیچ‌گاه از زندگی‌اش رضایت ندارد. استانداردهایی که او برای خودش تعریف کرده است، فقط بایک عبارت توصیف می‌شوند: «موفقیت کامل». او هیچ میلی به مشاهده زندگی واقعی ندارد. نمی‌تواند شکست را به عنوان بخشی از زندگی ببیند. و با این حال، هیچ‌گاه از موفقیت‌هایی که به دست می‌آورد، خوشحال و راضی نیست. نارضایتی او از خودش، باعث می‌شود که خودش را ارزشمند و قابل تحسین نبیند. علاوه بر این، نارضایتی‌ای که از دیگران دارد نیز، باعث می‌شود که هیچ‌وقت آن‌ها را کافی نداند. فردی که در مکانیسم فکری کمال‌گرایی گیر افتاده است، خودش را از احساس لذت محروم می‌کند. او نمی‌تواند خودش را در هیچ‌فعالیتی ببیند، مگر این‌که به بهترین شدن در آن فکر کند. احساس اضطراب، نتیجه چنین موقعیت‌هایی است. افکار فرد کمال‌گرا: فرد کمال‌گرا، با این فکر که باید «بهترین» باشد، همیشه در صدد

تفکر کمال‌گرایی: در این مکانیسم فکری، فرد از این‌رو که احساس می‌کند کامل نیست، خودش را بی‌ارزش می‌داند و عزت نفسش را از دست می‌دهد. او در همه زمینه‌ها بسیار متوقع است و می‌خواهد در همه چیز، بهترین و بیشترین باشد. در واقع، توقعات بیش از حدی که فرد از خودش دارد، باعث می‌شود که با کمبود عزت نفس مواجه شود، و کمبود عزت نفس نیز، او را به سمت وسوسه کمال‌گرایی می‌کشاند، و این چرخه تا زمانی که در یک نقطه متوقف نشود، دائماً تکرار می‌شود. در بررسی علت کمال‌گرایی، مشخص می‌شود که والدین و مراقبین فرد کمال‌گرا، همیشه از او متوقع بوده‌اند و هیچ نقص و شکستی را از او نپذیرفته‌اند. در نتیجه، فرد در بزرگسالی، قادر نیست هیچ نقص یا کمبودی را از خودش بپذیرد و خودش را مقصر همه چیز می‌داند.

ویژگی‌های فرد کمال‌گرا: فرد کمال‌گرا، بیش‌فعال است. او همیشه در حال تلاش و تکاپوست و بر این باور است که باید بیشترین بهره را از زمانی که دارد ببرد. به این خاطر، سعی می‌کند چند کار را همزمان با هم انجام دهد. احساسی که فرد کمال‌گرا برای بهره بردن از وقت دارد، باعث می‌شود که همیشه فشار زمان را حس کند. در حقیقت، او با طرز تفکر و عملکردی که دارد، اجازه می‌دهد که توسط «زمان»، مدیریت و کنترل شود. از طرف دیگر، ناتوانی در کنترل وقت، باعث می‌شود که فرد کمال‌گرا، غالباً مجبور باشد کارهایش را به تعویق بیندازد. او با بیش‌فعالی خود، سر خودش را آن قدر شلوغ می‌کند که عملاً وقت خاصی برای انجامشان پیدا نمی‌کند. و ناخودآگاه، حجم زیادی از کارهای هر روز را، به روز بعد موکول می‌کند. فرد کمال‌گرا، به این دلیل که دوست ندارد به خودش آسان بگیرد، هیچ‌وقت از زندگی لذت نمی‌برد. او هیچ حقی برای خوش گذراندن و استراحت کردن برای خودش قائل نیست و حتی برای رسیدن به اهداف کمال‌گرایانه‌اش، غالباً به انجام امور سخت و ناخوشایند مشغول است.

### ای مردم! بدانید خدمتگزاران شما و انقلابیون چه کسانی بودند؟

«اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از این است که رهبر من امیدوارم که همه ما، چه شما آقایان کارگر و سایر رفقایان و چه آن آقایان ارتشی و سایر رفقایان و چه سایر قشرهای این ملت، توجه به یک مسئله قابل اهمیت داشته باشید و آن اینکه شما می‌دانید و خصوصاً شما کارگراها، می‌دانید که از اول انقلاب تا حالا چه اشخاصی و چه قشرهایی بوده‌اند که مبارزه با انقلاب کرده‌اند با شکل‌های مختلف و مرام‌های مختلف که روی هم رفته، همه شکل‌ها و مرام‌ها بر ضد این انقلاب و ضد اسلام بوده است. این گروه‌هایی که بعد از انقلاب می‌جوشیدند و بیرون آمدند و گاهی ادعای اسلامیت می‌کنند و از شما مسلمان‌تر می‌شوند و گاهی ادعای انقلابی بودن می‌کنند و از شما انقلابی‌تر می‌شوند و... با اسم‌های مختلف طلبکار بشوند و بخواهند خودشان همه چیزها را داشته باشند، حتی با اسم شما، با اسم کارگر، کارگر را به حساب نیاورند، با اسم‌های مختلف مشغول بشوند به اینکه نگذارند این انقلاب به ثمر برسد.»

(صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۵۶-۴۵۷)

### کاری نکنید بگویند «دیکتاتوری عمامه و کفش»!

«حریف را بیرون کردید و خودتان قبضه کردید مملکت خودتان را، و خودتان دارید اداره می‌کنید و پاسدار هستید و آقایان هم پاسدار هستند. اگر در این وضع از ماها یک کار خلاف صادر بشود، خدای نخواستار روحانیون در بلاد اختلاف با هم بکنند، معارضه با هم بکنند، پاسدارها با هم اختلاف بکنند، به هم تفنگ بکشند، کمیته‌ها خلاف بکنند، دادگاه‌ها درست رسیدگی نکنند، امروز نمی‌گویند که اگر یک آقای کاری بکند، بگویند ساواکی است؛ امروز می‌گویند روحانی است و روحانیین این‌اند. دیکتاتوری عمامه و کفش است! و مکتب ما آلوده می‌شود نه خودمان. خودمان مهم نیست؛ مکتبمان آلوده می‌شود.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۲۰)

### اگر مسئولان کشور، ولو رهبر پایش را کج گذاشت همه اعتراض کنند!

«یکوقت یک کلمه بر خلاف مقررات اسلام بگویم. اعتراض کنند، بنویسند، بگویند. آقا... مواظبت کنند در اینکه یک قدم کج نگذارند؛ و اسلام را حفظ کنند. صورت اسلام را آن طوری که هست نشان بدهند. و اگر خدای نخواستار یک کسی پیدا شد که یک کار خلاف کرد، اعتراض کنند مردم؛ مردم همه به او اعتراض کنند که آقا چرا این کار را می‌کنی. در صدر اسلام هست که عمر وقتی که گفت- در منبر بود- که اگر من یک کاری کردم شماها چه بکنید. یک عربی شمشیرش را کشید گفت ما با این، با این شمشیر راستش می‌کنیم. باید این طور باشد. باید مسلمان این طور باشد که اگر- هر که می‌خواهد باشد، خلیفه مسلمین و عرض بکنم هر که می‌خواهد باشد- اگر دید پایش را کنار گذاشت، شمشیرش را بکشد که پایت را راست بگذارد.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۶)

### با اختیارات و قدرتی که دارید، قدرت ظلمه نباشید!

«باید متوجه باشید مبدا از این اختیاراتی که حالا پیدا کردید، از این قدرتی که حالا پیدا کردید، از زیر بار آن قدرت ظالم بیرون رفتید، خودتان یک قدرت ظلمه باشید. مبدا به برادران خودتان تعدی کنید. مبدا یک کسی را بیجا بگیرد. به واسطه اغراض شخصی که دارید یک کسی را بیجا محاکمه کنید. یک کسی را بیجا محکوم کنید. اینها تحت مراقبت است. خدای تبارک و تعالی از ما سؤال خواهد کرد.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۸۵)

### نابود کردن اسلام با اسم «اسلام»

«اسلام همیشه گرفتار یک همچو مردمی بوده است که با اسم «اسلام»، می‌خواستند اسلام را بکوبند.»

(صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۶۶)

### نگرانی امام خمینی از بزرگترین خطرها!

«آن چیزی که من را حالا نگران دارد، و اگر عرض کنم آقایان هم نگران خواهند شد... یک خطری بدتر از آن خطرها متوجه ماست، و آن خطری است که از این دو طایفه، یعنی طایفه روحانیون و پاسدارها که... آن خطری که الآن من را نگران کرده است- و من تکرار می‌کنم، هر دسته‌ای که ببینند اینجا تکرار می‌کنم آن را- آن خطر این نیست که ما شکست بخوریم؛ شکست خوردن خطر نیست؛ اولیای خدا هم بسیاری شان در جنگها شکست می‌خورده‌اند؛ حتی خود پیغمبر هم گاهی شکست می‌خورد؛ حضرت امیر هم از معاویه شکست خورد. اگر ما در آن رژیم که بود و قیام کردیم و شما قیام کردید فرض کردیم که... ما را شکست می‌دادند، هیچ اشکالی در کار نبود؛ ما را هم می‌کشند برای اسلام بود؛ کاری نبود. آنکه الآن موجب نگرانی است این است که از این دو قشر... از ما یا از شما... یک اعمالی صادر بشود که در نظر عالم این اعمال بر خلاف رویه باشد، این اسباب این می‌شود که آنها می‌باشند که ما دشمن هستیم... بگویند که نظام اسلامی هم همین است؛ اینها پاسدارهایش، و اینها روحانیونش، و اینها بازاری‌هایش، و آنها هم سایر طبقاتش، و مکتب ما را متزلزل کنند.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۱۸-۴۱۹)

### کسی که پاسداری از خود کند، می‌تواند پاسدار جمهوری اسلامی باشد!

«کوشش کنید برادرها که خودتان را اصلاح کنید و پاسداری از خودتان بکنید. پاسداری از خودتان که کردید، پاسداری‌تان از جمهوری اسلامی پیش خدای تبارک و تعالی مقبول است و ارزشمند؛ بسیار ارزشمند. در یک همچو زمانی که احتیاج دارد اسلام به اینکه پاسدار داشته باشد، و مردمی که بر خلاف هستند و آنها می‌باشند که بر خلاف جمهوری اسلامی هستند در توطئه هستند، مشغولند آنها به عمل در سرحدات ما، در خود شهرهای ما مشغول به توطئه هستند، در یک همچو موقعی احتیاج به پاسدارها هست. هم پاسداری از خودتان بکنید و هم پاسداری از جمهوری اسلامی.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۸۰)

بی‌شکایت